



شورای عالی حوزه علمیه خاوران

مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران

تحقیق پایانی سطح دو (کارشناسی)

مدرسه علمیه نرجس خاتون (سلام الله علیها)

شهرستان اصفهان

موضوع

لجاجت از منظر آیات و روایات

استاد راهنما

سرکار خانم داوودی

استاد داور

حجت الاسلام و المسلمین حاج آقا راعی

پژوهشگر

الهه شهرآبادیان

تابستان ۱۳۹۳

بسمه تعالی

..... تحقیق پایانی با موضوع :

که توسط پژوهشگر محترم سرکار خانم: الهه شهرآبادیان

برای دریافت دانشنامه سطح دو (کارشناسی) تدوین شده است ، توسط هیأت داوران مورد ارزیابی قرار گرفته و در تاریخ / /

..... ۱۳۹۰ ، با کسب رتبه

پذیرفته شده است.

استاد راهنما: سرکار خانم داوودی

..... استاد داور:

..... مدرسه علمیه:

امضاء مدیر ومهر مدرسه



شورای عالی حوزه علمیه خاوران

مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران

تحقیق پایانی سطح دو (کارشناسی)

مدرسه علمیه نرجس خاتون (سلام الله علیها)

شهرستان اصفهان

موضوع

لجاجت از منظر آیات و روایات

استاد راهنما

سرکار خانم داوودی

استاد داور

حجت الاسلام و المسلمین حاج آقا راعی

پژوهشگر

الهه شهرآبادیان

تابستان ۱۳۹۳

تقدیر و تشکر

در ابتدا از زحمات شبانه روزی و دلسوزانه موسس محترم حوزه علمیه نرجس خاتون (سلام الله علیها) حضرت آیت الله ناصری (دامت برکاته) کمال تقدیر و تشکر را دارم.

در ادامه از راهنمایی‌های مدیریت محترم حوزه سرکار خانم ناصری، و معاون پژوهش سرکار خانم زمانی و استاد راهنمای این پایان نامه خانم داوودی سپاس و قدردانی می‌نمایم.

و در پایان از زحمات عاشقانه همسر عزیزم، که در طول این پایان نامه، شرایط رشد و پیشرفت بنده‌ی حقیر را فراهم نمودند، کمال تشکر را دارم.

به امید توفیق روز افزون این بزرگواران

تقدیم به:

هر عقل سالمی که حق را تشخیص داده و از میان توده های باطل برمی گزیند و سخنان را با
ترازوی عدالت می سنجد و کفه ی راستین را ترجیح می دهد و با مقارنه ی گفتگوها و حرف ها،
آنچه که منطقی و متین است از سخن شیرین و دلربا جدا می سازد.

چکیده

حکمت جاریه الهی بر این اساس پایه نهاده شده است تا هنگامی که حجت بر انسان ها کامل گشت و پیامبرانی برای هدایت به سوی آن ها گسیل داشته شد و از طرف عقلی مبتنی بر تمییز حق از باطل بدان ها تفویض گردید دیگر عذری برای عدم پذیرش وحدانیت خداوند و اعتقاد به رسولان و سخنان حقشان در آنان باقی نماند، اما در این مسیر گروهی از انسان ها به عناد و لجاجت به آیات الهی می پردازند که این لجاجت و زیر بار سخن حق نرفتن که یکی از رذایل زشت و ناپسند اخلاقی است منشاء بسیاری از مشکلات و تنش های خانوادگی، اجتماعی و همچنین ناسازگاری ها و بحران ها در روابط اجتماعی و نیز گرفتاری ها و عقب ماندگی های فردی و جمعی شده و انسان و جامعه را به تباهی روحی و فساد اخلاقی کشانده و شخصیت انسان را از تعادل خارج می کند و همچنین چشمه درونی جان انسان را خشک و وجود انسان را به برهوتی تبدیل می کند که هیچ لاله ای از دوست داشتن حقیقی در آن نمی روید. سیاهی صفحات تاریخ بشریت، روبه رو شدن پیامبران الهی با بزرگ ترین و مشکل ترین موانع و نیز ریخته شدن خون های پاک بر روی زمین ناشی از همین رذيله اخلاقی است.

از جمله یافته های تحقیق عبارت است از اینکه عواملی از جمله: تعصب، تکبر، تقلید کورکورانه، ضعف، ایمان باعث بروز این صفت رذيله می شود و می توان هلاکت و نابودی، عدم درک حقیقت، قساوت قلب، پشیمانی را مهم ترین پیامدهای این صفت برشمرد.

در این تحقیق لجاجت از منظر آیات و روایات در دو فصل بررسی شده که در فصل اول عواملی از جمله: تعصب، تکبر، تقلید کورکورانه، ضعف، ایمان، غذای حرام آورده شده و در فصل دیگر پیامدهای ناشی از این صفت ناپسند ذکر شده که از جمله می توان مهم ترین آن ها را، هلاکت و نابودی، عدم درک حقیقت، قساوت قلب، پشیمانی و ندامت را بیان نمود.

کلید واژه ها: ستیزه جوئی، عناد، لجاجت.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه	۱
بخش اول: کلیات و مفاهیم	
فصل اول: کلیات تحقیق	
۱.۱. تعریف و تبیین موضوع	۵
۱.۲. اهمیت و ضرورت تحقیق	۵
۱.۳. اهداف و فوائد تحقیق	۵
۱.۴. پیشینه موضوع تحقیق	۶
۱.۵. سوالات تحقیق	۶
۱.۶. فرضیه تحقیق	۷
۱.۷. روش تحقیق	۷
۱.۸. ساختار تحقیق	۷
۱.۹. واژگان کلیدی	۸
۱.۱۰. محدودیتها و موانع تحقیق	۸

فصل دوم: مفهوم شناسی

۲. مفهوم شناسی واژه لجاجت ۱۰
- ۲.۱. معنای لغوی واژه لجاجت ۱۰
- ۲.۲. مفهوم اصطلاحی لجاجت ۱۴
- ۲.۳. کلمات مرتبط با لجاجت ۱۴

بخش دوم: لجاجت، عوامل و پیامدها

فصل اول: عوامل لجاجت

- ۱.۱. از نظر بینش ۱۷
- ۱.۱.۱. کفر ۱۷
- ۱.۱.۲. تعصّب ۲۱
- ۱.۱.۳. غفلت ۲۶
- ۱.۱.۴. جهل و نادانی ۲۷
- ۱.۱.۵. احساس حقارت ۳۰
- ۱.۱.۶. ضعف ایمان ۳۲
- ۱.۱.۷. تکبر و خود برتری ۳۳
- ۱.۲. از نظر رفتار ۴۰

- ۱۰۲.۱. تقلید کورکورانه ۴۰
- ۱۰۲.۲. پیروی از هوای نفس ۴۲
- ۱۰۲.۳. کینه و عداوت ۴۴
- ۱۰۲.۴. غذای حرام ۴۵
- ۱۰۲.۵. افراط در سرزنش ۴۷
- ۱۰۲.۶. دنیا طلبی ۴۹
- ۱۰۲.۷. حسد ۵۰

فصل دوم: پیامدهای لجاحت

- ۲.۱. پیامدهای دنیوی لجاحت ۵۴
- ۲.۱.۱. عدم درک حقایق ۵۴
- ۲.۱.۲. ایجاد جنگ و اختلاف ۵۷
- ۲.۱.۳. قساوت قلب ۶۱
- ۲.۱.۴. فرار از حق ۶۳
- ۲.۱.۵. فساد رأی (بی تدبیری) ۶۴
- ۲.۱.۶. فرو رفتن در گناهان ۶۶

۲۰۱.۷. ضرر و زیان ۶۸

۲۰۱. پیامدهای اخروی لجاحت ۶۹

۲۰۲.۱. خروج از پناه الهی ۶۹

۲۰۲.۲. پشیمانی ۷۱

۲۰۲.۳. هلاکت ۷۲

۲۰۲.۴. زشتی نفس ۷۳

۲۰۲.۵. غضب الهی ۷۴

۲۰۲.۶. خروج از ایمان ۷۵

نتیجه گیری ۷۶

پیشنهادهای ۷۷

منابع و مآخذ ۷۸

مقدمه

شخصیت آدمی، عالمی شگفت انگیز است که ترکیبی از ویژگی های روانی، جسمی، زیستی و اجتماعی اوست. این ویژگی ها در طول زمان حاصل می شود و به فرد، چگونگی رفتار و تطبیق با محیط را القا می کند. این ویژگی می تواند شخصیت فرد را نورانی و بالنده سازد و از سوی دیگر می تواند بعد ظلمانی و ناسالم را بر شخصیتش حاکم ساخته و او را به انحطاط کشاند. از جمله مواردی که بعد ظلمانی بر شخصیت انسان حاکم می سازد لجاجت است. لجاجت عامل و بستر بسیاری از رفتار ها و منش های زشت آدمی است. آثار این خصلت تنها موجبات تباهی و آلودگی نفس نیست، بلکه جامعه بشری را نیز متأثر می سازد و بسیاری فتنه ها، فساد ها و ناپهنجاری ها را سبب می شود. از این روست که رهبران دینی و اخلاقی جامعه همواره برای مبارزه با این روحیه در افراد تلاش کرده و می کنند تا به شکل منش اشخاص در جامعه بروز نکند و تباهی و فساد را در جامعه گسترش دهد و بحران اخلاقی را در آن موجب می شود. کسانی که از روحیه لجاجت برخوردارند و منش اجتماعی و رفتاری ایشان بر آن شکل گرفته است، در ارتباط اجتماعی و زندگی خانوادگی همواره در بحران به سر می برند و از تعادل شخصیتی برخوردار نمی باشند.

انسان های لجوج کمتر تن به گذشت می دهند از این روست که شکست این افراد در ارتباط اجتماعی و زندگی خانوادگی از همان آغاز معلوم است. اگر ازدواج و برپایی زندگی خانوادگی بر پایه یک درجه از محبت است، بقای آن بر نه درجه از گذشت و احسان است. از این روست که در قرآن بیش از آنکه به حقوق افراد در زندگی جمعی و خانوادگی تاکید شده باشد بر احسان و گذشت تاکید دارد. چنان که بسیاری از مشکلات و تنش های خانوادگی و اجتماعی و هم چنین ناسازگاری ها و بحران ها در روابط اجتماعی و بین المللی و نیز رفتاری ها و نیازمندی ها و عقب ماندگی های فردی و جمعی معلول همین صفت «لجاجت» است.

تاریخ نشان می دهد که در میان اقوام پیشین، بنی اسرائیل بیش از همه لجوج و بهانه جو بودند، به همین دلیل آیات بسیاری از قرآن از لجاجت آن ها سخن می گوید. به هر حال این خوی زشت، از

زیانبارترین خوی های شیطانی است، و شاید نخستین کسی که درس لجاجت را به لجوجان آموخت، شیطان بود.

به هر حال می توان گفت لجاجت موضوعی است که از سال ها پیش مورد توجه علما بوده است و در کتب تفسیر و اخلاق تا حدی به آن پرداخته شده ولی کتب و مقاله ای به صورت جامع و مجزا با این ساختار موجود نبود. به همین دلیل سعی شد پژوهشی در حد بضاعت در این زمینه ارائه شود. در این پژوهش از روش کتابخانه ای استفاده شده و به صورت کاربردی و توصیفی می باشد تا در حدامکان، با تکیه بر یافته های وحیانی آیات و روایات و اندوخته های کارشناسان مسائل دین و اخلاق به تبیین و چگونگی علل و پیامدهای لجاجت پرداخته شود.

بخش اول: کلیات و مفاهیم

فصل اول: کلیات تحقیق

فصل دوم: مفاهیم

بخش اول: فصل اول

فصل اول: کلیات تحقیق

- ۱.۱. تعریف و تبیین موضوع
- ۱.۲. اهمیت و ضرورت تحقیق
- ۱.۳. اهداف و فواید تحقیق
- ۱.۴. پیشینه موضوع تحقیق
- ۱.۵. سوالات تحقیق
- ۱.۶. فرضیه تحقیق
- ۱.۷. روش تحقیق
- ۱.۸. ساختار تحقیق
- ۱.۹. کلید واژه ها
- ۱.۱۰. محدودیتها و موانع تحقیق

۱.۱. تعریف و تبیین موضوع

برای شناخت امری در زندگی فردی و اجتماعی بشر می بایست به آثار، نقش و کارکردهای آن توجه یافت. از این روست که بخش عمده ای از تعلیل ها و تبیین های قرآنی در مورد مسایل، به شناخت و معرفی آثار و کارکرد های آن اختصاص یافته است. دانستن این آثار به معنای آگاهی به فلسفه و حکمت نهی عقلانی و عقلایی و شرعی این زشتی ها و نابهنجاری ها و پستی ها در روحیه و منش انسانی است.

یکی از صفت های زشت و پست اخلاقی «لجاجت» است که عامل و بستر بسیاری از رفتارها و منش های زشت آدمی است. اصرار ورزیدن در کاری همراه با عناد که، از انجام آن نهی شده لجاجت نام دارد. لجاجت ستیزه و سرسختی نمودن در امور می باشد، البته هر نوع مخالفت و ستیزه جوئی مصداق لجاجت نیست بلکه اصرار و مقاومت در برابر حق و صواب را، لجاجت گویند. در زبان عربی واژه های عناد، جحود و اصرار بر مخالفت، و در زبان فارسی واژه های ستیزه و پافشاری از مترادف های لجاجت می باشند.

لجاجت یعنی اینکه آدمی حقیقت را درک کند و در عین حال با آن مخالفت کند به عبارتی دیگر لجاجت این است که فکر و اندیشه به واسطه دلیل و منطق تسلیم گردد و حقیقت از نظر عقل و چراغ اندیشه روشن گردد، اما روح و احساسات خودخواهانه و متکبرانه سرباز زند و تسلیم نشود.

۱.۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

بسیاری از مشکلات و تنش های خانوادگی، اجتماعی و هم چنین ناسازگاری ها و بحران ها در روابط اجتماعی و نیز گرفتاری ها و عقب ماندگی های فردی و جمعی معلول رذیله لجاجت است که شناخت این رذیله و تبیین عوامل و پیامد های آن برای ریشه کن کردن آن در افراد و جامعه ضروری به نظر می رسد.

۱.۳. اهداف و فواید تحقیق

رذیله لجاجت، رذیله ای است که بسیاری از گرفتاری های روحی، روانی و اجتماعی از آن سرچشمه می گیرد. امید است، شناسایی این صفت زشت و تبیین دیدگاه آیات و روایات در این مورد بتواند در کم رنگ شدن این روحیه موثر واقع شود و نیز بیان پیامد ها، انگیزه ای شود برای از بین بردن این رذیله و عوامل آن.

ریشه و خاستگاه این خصلت پست و زشت را می توان در اموری چند یافت. شناخت این علل و عوامل و بستر های ایجادی آن می تواند برای رهایی از آن مفید باشد. بنابراین با مراجعه به آموزه های وحیانی از آیات و روایات، عوامل این خصلت زشت انسانی رامی توان به دو قسم تقسیم نمود.

همچنین لجاجت یکی از رذایل اخلاقی است که در دو حوزه شناختی و روان شناختی اجتماعی آثار مهم و اساسی بر جا می گذارد. این روحیه اگر در منش انسانی ظهور یابد، آدمی را به دام افراط گرایی و ستیزه جوئی می کشاند و اجازه رشد و بالندگی را از وی سلب می کند. بنابراین پیامدهایی را به دنبال دارد. پس لازم و ضروری است به این مسئله با دید گسترده گری پرداخته شود.

۱.۴. پیشینه موضوع تحقیق

از آن رو که موضوع لجاجت یکی از مباحث بیان شده در قرآن و سنت می باشد، به صورت پراکنده می توان در کتب مختلف مطالبی در مورد آن مشاهده نمود و می توان گفت عالمان دینی از آن غافل نشده اند. و علمای اخلاق و عرفای اسلامی، همواره اهل سیر و سلوک را از مبتلا شدن به این آسیب و نابهنجاری اخلاقی بر حذر می دارند.

کتبی که در این زمینه منتشر شده است هر کدام به صورت پراکنده به تبیین گوشه ای از آن پرداخته است از جمله: اخلاق در قرآن نوشته ی ناصر مکارم شیرازی که فقط به چند علل و پیامد در باب لجاجت اشاره نموده اند، همچنین کتاب بهشت اخلاق تألیف مهدی نیلی پور که فقط به تعریف مختصر از لجاجت و چند پیامد به صورت گذرا اشاره نموده اند؛ و کتبی که به طور منسجم و منظم، مطالب را بر اساس ساختار این نوشتار بیان کرده باشند یافت نشد. لذا تحقیق حاضر با استفاده از این منابع و سایر منابع دیگر سعی در گردآوری اکثر مطالب و ارائه آن با یک دسته بندی جدید، نموده است.

۱.۵. سوالات تحقیق

سؤال اصلی:

رویکرد آیات و روایات نسبت به لجاجت چیست؟

سؤالات فرعی:

۱. لجاجت چیست؟

۲. ریشه ها و عوامل لجاجت چیست؟

۳. پیامدهای ناشی از لجاجت چیست؟

۱.۶. فرضیه تحقیق

۱. لجاجت یکی از صفات و رذائل اخلاقی است که در متون دینی نهی از آن نهی شده است.
۲. برخی از عوامل لجاجت در آیات و روایات: ضعف ایمان، پیروی از هوای نفس، تکبر، جهل و نادانی و... می باشد.
۳. لجاجت پیامدهایی دارد از جمله: بی تدبیری، پشیمانی و ندامت، قساوت قلب، خروج از پناه الهی و...

۱.۷. روش تحقیق

مسئله لجاجت از جمله مسائلی است که در بین افراد جامعه کم و بیش رواج دارد، لذا با مطالعه آیات و روایات، کتب تفسیری و اخلاقی سعی در بررسی این موضوع نموده. در کل این تحقیق به روش کتابخانه ای و به صورت تحلیلی - توصیفی می باشد.

۱.۸. ساختار و محدوده ی تحقیق

پژوهش حاضر از مقدمه، دو بخش و یک نتیجه گیری تشکیل شده است. در بخش اول: کلیات بحث، مطرح شده که شامل دو فصل است. فصل اول کلیات طرح تحقیق و فصل دوم مفهوم شناسی واژه لجاجت و کلمات مترادف آن می باشد. و در بخش دوم: به دو فصل: علل و عوامل لجاجت و پیامدهای لجاجت پرداخته است.

۱.۹. واژگان کلیدی

لجاجت: به معنای پافشاری بر رأی و نظر شخصی و یا اصرار بر رفتار غیر معقول می باشد.

عناد: مخالفت با حق و امتناع از پذیرش حق از روی تکبر و ستم را گویند.

ستیزه جویی: یعنی این که انسان حق را بشناسد و تشخیص بدهد، اما لجاجت به خرج داده و آن را نپذیرد.

۱.۱۰. محدودیتها و موانع تحقیق

این پژوهش نیز به نوبه ی خود مانند پژوهش های دیگر با مشکلات و موانعی همراه بوده است که برخی از آن ها عبارتند از:

۱. عدم دسترسی سریع و آسان به مراکز مختلف تحقیقاتی – علمی.

۲. کمبود منابع معتبر در زمینه موضوع پژوهش حاضر.

۳. عدم دسترسی به کتابخانه های غنی.

بخش اول: فصل دوم

فصل دوم: مفهوم شناسی واژه لجاجت

۲.۱. معنای لغوی واژه لجاجت

۲.۲. مفهوم اصطلاحی لجاجت

۲. مفهوم شناسی واژه لجاجت

لازم است ابتدایه خاطر اهمیت این موضوع، به مفهوم شناسی واژه ی «لجاجت» پرداخته و سپس به جایگاه و اهمیت ترک آن در آیات و روایات پردازیم.

برای شناخت مفهوم لجاجت ابتدا معنای لغوی آن را بررسی خواهیم کرد:

۲.۱. معنای لغوی واژه لجاجت

لَجَّ به معنای لجاج و ستیزه کردن^۱ و نیز به معنای پافشاری در مخالفت و عناد^۲ آمده است.

خداوند در سوره مومنون می فرماید: «لَلَّجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» در طغیانشان اصرار می ورزیدند و سرگردان می ماندند.^۳

لَجَّ: «هُوَ تَكَرَّرُ عَمَلٍ وِ إِدَامَتِهِ فِي مَوْرَدٍ لَا يُوَافِقُ مِيلَ مَنْ يُقَابِلُهُ، وَ يَكُونُ مُخَالَفًا لِمِيلِهِ؛ پافشاری در انجام کاری که مخالف میل طرف مقابل باشد.»^۴

لجاج مصدر لجاجت است، و به معنای ستیزگی و سرسختی نمودن^۱ می باشد. راغب اصفهانی در مورد اللَّجَّاجُ گفته اند: «الْتِمَادِي وَ الْعِنَادِي فِي تَعَاطِي الْفِعْلِ الْمَزْجُورِ عَنْهُ؛ اصرار ورزیدن در کاری همراه با عناد که، از انجام آن نهی شده.»^۲

۱. محمد معین، فرهنگ معین، چاپ دوم، بی جا: انتشارات زرین، ۱۳۸۶، ص ۱۳۲۴.

۲. حسن عمید، فرهنگ عمید، چاپ سی ام، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۴، ص ۱۰۵۶.

۳. سوره المؤمنون (۲۳)، آیه ۷۵.

۴. حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۰، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش، ص ۱۶۷.

به شخصی که لجابت می کند لجوج گویند. لجوج به معنای ستهنده، ستیزه کار و لجباز است.^۳

واژه لجابت کلمات مترادفی دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

العنید: «هو الجائر عن القصد الباغي الذي يرد الحق مع العلم به؛^۴ جور کننده از روی عمد - طغیانگری که دانسته، از حق روی گردان است.»

در قاموس آمده: «عَنْدٌ عُنُودًا: خَالَفَ الْحَقَّ وَ رَدَّهُ عَارِفًا بِهِ فَهُوَ عَنِيدٌ؛ با حق مخالفت می کند و در حالی که به آن شناخت دارد آن را رد می کند پس او طغیانگر است.» در مجمع فرموده: «عنید مبالغه عائد است و عناد آنست که دانسته و از روی تکبر یا ستم از حق امتناع کند.»^۵

خداوند می فرماید: «وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ؛^۶ آنها (از خدا) تقاضای فتح و پیروزی کردند، و هر گردن کش منحرفی نومید و نابود شد.»

و در واقع «العنیدُ الْمُعْرِضُ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى؛^۷ یعنی همان اعراض کننده از طاعت خداوند متعال» است.

۱ . حسن عمید، همان، ص ۱۰۵۶.

۲ . حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، چاپ یکم، دمشق بیروت: دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲، ص ۷۳۶.

۳ . حسن عمید، همان، ص ۱۰۵۶.

۴ . فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، محقق احمد حسینی، چاپ سوم، ج ۳، تهران: کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۰۹.

۵ . علی اکبر قرشی، همان، ج ۵، ص ۵۶.

۶ . سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۱۵.

۷ . محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، چاپ سوم، بیروت: ونشر دار الصار، ۱۴۱۴ ق، ص ۳۰۷.

و در آیه ای از قرآن این چنین آمده است: «أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ»^۱ (خداوند فرمان می دهد) در جهنم بیفکنید هر کافر متکبر و لجوج را.

بنابراین به طور کلی می توان گفت: «عناد، به معنای ستیزه کردن، مرتکب خلاف و خیره سری شدن، کجروی و گمراهی است»^۲

لَدَّ: خصومت شدید. «لَدَّ يَلْدُ لَدًّا: اشتدت خصومته» چنانکه در مصباح گفته است. لَدَّ به فتح اوّل به معنی شدید الخصومة و الدّ کسی که خصومتش شدیدتر است.^۳ در نهج البلاغه آمده: «يا رسول الله ماذا لقيت من امتك من الأود و اللدد؟» ای رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) چهها دیدم از امت تو از کجی و خصومت؟!«

صر - الْأَصْرَارُ: «التَّعَقُّدُ فِي الذَّنْبِ وَ التَّشَدُّدُ فِيهِ، وَ الْامْتِنَاعُ مِنَ الْإِقْلَاعِ عَنْهُ. وَ أَصْلُهُ مِنَ الصَّرَّاءِ: لَشْدُ؛ پافشاری و سرسختی در گناه و خودداری در دل کندن از گناهان. اصلش از الصَّرُّ: به سختی بستن، است.»^۴

خداوند در آیه ای از قرآن کریم در توصیف اصحاب شمال فرماید: «وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ»^۵ و همواره بر گناه بزرگ پافشاری می کردند.» و هم چنین می فرماید: «وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا»^۶ و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند.»

۱ . سوره ق (۵۰)، آیه ۲۴.

۲ . حسن عمید، همان ، ص ۹۱۸.

۳ . علی اکبر قرشی، همان، ج ۶، ص ۱۸۶.

۴ . محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغة، فیض الإسلام، قم: هجرت، ۱۴۰۴ ق، ص ۹۹.

۵ . حسین بن محمد راغب اصفهانی، همان، ص ۴۸۱.

۶ . سوره واقعه (۵۶)، آیه ۴۶.

۷ . سوره نوح (۷۱)، آیه ۷.

جدل - جدال: به معنای منازعه و مخاصمه است. طبرسی در ذیل آیه ۳۲ هود: «قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» فرموده: جدال و مجادله به معنای مقابله با خصم است که او را از رای خود منصرف کند و آن از جدل به معنی تابیدن شدید است و مطلوب از جدل آن است که طرف از رای خود برگردد. به هر حال، این کلمه در مجادله حق و مجادله باطل و در مجادله به معنی دفاع، در قرآن کریم به کار رفته است. خداوند می فرماید:

«يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ»^۱ آن ها بعد از روشن شدن حق باز با تو مجادله می کردند.

و در جایی دیگر می فرماید: «وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ...»^۲ از کسانی که به خود خیانت می کنند دفاع مکن... این اشاره به همان معنی لطیفی است که قرآن بارها آن را تذکر داده که هر عملی از انسان سر بزند، آثار خوب و بد آن اعم از معنوی و مادی.

جدل: بر وزن فرس بمعنی شدت خصومت است و صحاح آن را اسم مصدر گفته است. آن جا که خداوند می فرماید: «كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا»^۳ و انسان بیش از هر چیز، به مجادله می پردازد. ناگفته نماند که اکثر استعمال این صیغه در منازعه و مخاصمه ناحق است.

۲.۲. مفهوم اصطلاحی لجاجت

در اصطلاح واژه «لجاجت» به معنای پافشاری بر رأی و نظر شخصی و یا اصرار بر رفتار غیر معقول می باشد.^۴

۱ . سوره انفال (۸)، آیه ۵.

۲ . سوره النساء (۴)، آیه ۱۰۷.

۳ . کهف (۱۸)، آیه ۵۴.

۴ . مهدی نیلی پور، بهشت اخلاق، ج ۲، چاپ اول، قم: موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر، ۱۳۸۵، ص ۷۸۱.

برخی گویند لجاجت اصرار غیر منطقی و ناروا بر چیزی است به گونه ای که منطق و عقل را زیر پا بگذارد.^۱ بر اساس فرهنگ قرآنی، هر نوع مخالفت و ستیزه جوئی مصداق لجاجت نیست و گرنه مردان حق مانند پیامبران و پیروانشان هم، در مسیر خود و در مخالفت با شرک پافشاری و اصرار داشتند و سازش ناپذیر بودند، بنابراین عمل و کار زمانی به عنوان عمل لجاجت آمیز دانسته می شود که مخالفت و ستیزه جوئی در مسیر باطل و نادرست و بدون منطق باشد. پس لجاجت اصرار و مقاومت بر امر نادرست، زشت، خلاف حق و تداوم در مسیر باطل و ناصواب است.^۲

آیت الله مکارم شیرازی در مورد لجاجت این گونه فرموده اند: «منظور از لجاجت این نیست که انسان برای کشف حقیقت پافشاری کند بلکه منظور این است که بعد از آشکار شدن حق باز هم بر سخن باطل یا عمل نادرست خود پای بفشارد، و با تَشَبُّث به بهانه ها و عذرهای واهی و سخنان دور از منطق از پذیرش حق سر باز زند.»^۳

۲.۳. کلمات مرتبط با لجاجت

خیره سری: لجوج . ستهنده . عنود. یک دنده . گستاخ . بیشرم . لجاجت کننده . پندناپذیر.

استقامت: ایستادگی کردن ، مقاومت کردن، پایداری و در مفهوم قرآنی آن اصطلاحی برای پایداری در دین و مسیر حق در برابر کژی هاست .

۱ . ناصر رفیعی محمدی، گفتار رفیع، ج ۱، چاپ دوم، قم: انتشارات معروف، ۱۳۸۸، ص ۷۳.

۲ . سایت تبیان، تاریخ: ۹۲/۹/۲۲، ساعت: یک بامداد، www.tebyan.ir

۳ . ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۳، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب، ۱۳۸۰ ش، ص ۳۵.

بخش دوم: لجاجت، عوامل و پیامدها

فصل اول: عوامل لجاجت

فصل دوم: پیامدهای لجاجت

بخش دوم: فصل اول

فصل اول: عوامل لجاجت

۱.۱. از نظر بینش

۱.۲. از نظر رفتار

بسیاری از ما در پاره ای از مواقع و یا متأسفانه به کرات در طول زندگی دچار لجاجت شده ایم. لجاجت به معنای پافشاری کردن روی یک مسأله غلط، به خاطر خوی بهانه جویی کودکانه ای که در بعضی افراد دیده می شود می باشد. ریشه و خاستگاه این خصلت پست و زشت را می توان در اموری چند یافت. شناخت این علل و عوامل و بستر های ایجاد ی آن می تواند برای رهایی از آن مفید باشد. بنابراین در این فصل با مراجعه به آموزه های وحیانی از آیات و روایات، عوامل این خصلت زشت انسانی را می توان به دو قسم تقسیم نمود که در زیر به تبیین آن می پردازیم.

۱.۳. از نظر بینش

۱.۱.۱. کفر

کفر در لغت بمعنی ستر و پنهانی است و به تناسب آنکه در نتیجه ردیله عناد خود را از توجه به اسرار فطرت بازداشته و از پرستش آفریدگار و قیام به اداء وظائف عبودیت خودداری نموده، و نیز از تابش نور حقائق و استفاده از آن خود را پنهان داشته بدین ردیله انکار فطرت کفر گفته می شود، یعنی قلبی که درک حقائق ننموده و در مقام سرپیچی و طغیان آفریدگار برآید.^۱

یکی از عوامل لجاجت کفر است و کفر اقسامی دارد.

۱. کفر از روی جهل و قصور یا تقصیر، که از آن به ضلالت تعبیر می شود.

۲. کفر از روی نفاق، که ظاهراً اظهار ایمان کند ولی باطناً معتقد نباشد.

۳. کفر از جهت شک، که نسبت به امور اعتقادی شک و تردید و تزلزل داشته باشد.

۴. کفر نعمت، که نعم الهی را در جایی که خدا امر کرده صرف ننماید.

۵. کفر در عمل، که به واسطه ترک واجب و فعل معصیت است.

۶. کفر از جهت جحود، که شخص حق را بشناسد و با آن ستیزه کند و آن را نپذیرد.^۱

بنابراین آن کفری که از عوامل ستیزه جوئی باطل به شمار می آید همان کفر عنادی است که بیشتر مردم در صدر اسلام و حتی هم اکنون نیز دانسته با قرآن و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ستیزه گری می کردند و می کنند.^۲ همان طور که خداوند در سوره غافر آیه ۴ می فرماید:

«ما يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا...؛ تنها کسانی در آیات ما مجادله می کنند که (از روی عناد) کافر شده اند...»

هم چنین آیه سوره زخرف سخن از قوم فرعون است که خداوند آیات و نشانه ها و معجزات بزرگی برای هدایت آن ها فرستاد ولی آن ها که در لجاجت دست کمی از بنی اسرائیل نداشتند مرتب بهانه جوئی می کردند و سرانجام چنین گفتند:

«وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ»^۳ ای ساحر! پروردگارت را به عهدی که با تو کرده بخوان تا ما را از این درد و رنج و بلا و مصیبت رهایی بخشد، و مطمئن باش که ما راه هدایت را پیش خواهیم گرفت.»

تعبیرات این آیه کاملاً نشان می دهد که همه این سخنان از سر لجاجت بود، از یک سو موسی (علیه السلام) را ساحر می خواندند و در عین حال دست به دامن او برای رهایی از بلا می زدند، تعبیر «رَبَّكَ» و قول

۱. عبدالحسین طیب، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، چاپ دوم، تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ ش، ص ۲۶۰.

۲. آصف هاشمی، همان، ص ۳۸۷.

۳. زخرف (۴۳)، آیه ۵۰، ۴۹.

مؤکد در مورد ایمان به موسی (علیه السلام) که در جمله «إِنَّا لَمُهْتَدُونَ» کاملاً آشکار است، نشانه دیگری از این لجاجت است.^۱ ولی به هر حال موسی (علیه السلام) دست از هدایت آنها برنداشت، و از خیره سری آنها مایوس و خسته نشد، و هم چنان به کار خود ادامه داد و بارها دعا کرد تا طوفان بلاها فرونشیند و فرو نشست، اما چنان که آیه بعد می گوید:

«فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ»^۲ هنگامی که عذاب را از آنها بر طرف ساختیم آنها پیمانهای خود را می شکستند و به لجاجت و انکار خود ادامه می دادند.

در این آیه نیز تعبیر «يَنْكُثُونَ» که به صورت فعل مضارع آمده که نشان می دهد بار ها پیمان شکستند، بیانگر لجاجت قوم فرعون است.^۳

و نیز خداوند در جایی دیگر از قرآن می فرماید:

«وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»^۴

ضمیر کلمه «رَحِمْنَاهُمْ» به کافران و مشرکان باز می گردد و می فرماید: «اگر ما به این گونه خود ستایان رحم کنیم و آن گرفتاری هایی که دارند بر طرف نمائیم نه تنها هدایت نمی شوند و از خواب غفلت بیدار نمی گردند، بلکه لج می کنند و به طغیان و قلدری خویشتن اصرار می ورزند، و تا زنده باشند به سرکشی و گردنکشی خود ادامه می دهند و حیران و سرگردان می مانند»^۵.

چنان چه خداوند در سوره انعام می فرماید:

۱ . ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، همان، ج ۳، ص ۴۸.

۲ . ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، همان، ج ۲۱، ص ۸۱.

۳ . ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، همان، ج ۳، ص ۴۸.

۴ . سوره المؤمنون (۲۳)، آیه ۷۵.

۵ . محمد جواد نجفی خمینی، تفسیر آسان، ج ۱۳، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۹۸ ق، ص ۳۵۸.

«وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ»^۱

پس رحمت ما به این که رفع گرفتاری از آنها کنیم فایده‌ای به حالشان ندارد، و کار لغو و بی فایده ای است هم چنان که تخویف ما به عذاب و نعمت سودی برایشان ندارد، چون ما بارها آنها را به عذاب خود گرفتیم، مع ذلک به درگاه پروردگار خود خضوع نکردند پس اینها نه صراط حق به دردشان می‌خورد و نه رحمت و کشف ضرر نعمت و نه تخویف با نشان دادن عذاب.^۲ و هم خداوند در سوره مائده گوشه ای از ناسپاسی قوم یهود و روح عناد و لجاجت آن را بیان می کند و می فرماید:

«قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا»^۳

یهود در پاسخ دعوت و تأکید موسی به جنگ با عمالقه با کمال جرئت گفتند ای موسی تا هنگامی که عمالقه در آن سرزمین سکونت دارند هرگز ما بجنگ آنها نخواهیم رفت.^۴ آن ها برای بیان سرپیچی از قتال، سخن خود را به انواع تأکید ها آراستند و واژه «هرگز» را به کار بردند تا معلوم دارند که هر گونه استدلال و اصرار با آن ها هیچ نتیجه ای نخواهد داشت و قدم اقدام، در میدان پیکار نخواهند نهاد، و تنها راه حل این است که پیروزی ساخته و پرداخته به آن ها اعطاء شود. آن ها در ادامه می گویند: «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» ما اینجا می نشینیم تو و پروردگارت نبرد کنید.^۵

از این آیه می توان فهمید که: نگرش مردم به دین مختلف است حتی می توان گفت متناقض. برخی به دین گرویده اند تا در آن برای اعمال صادقانه خود برنامه ای بیابند و برای فداکاری و از خود گذشتگی

۱ . انعام (۶)، آیه ۲۸؛ و اگر آنان به دنیا بر گردند باز همان اعمال زشتی که از آن نهی شدند اعاده خواهند کرد.

۲ . محمد حسین طباطبائی، همان، ج ۱۵، ص ۶۸.

۳ . مائده (۵)، آیه ۲۴.

۴ . محمد حسین حسینی همدانی، همان، ج ۴، ص ۴۰۰.

۵ . سوره مائده (۵)، آیه ۲۴.

اسلوبی حاصل کنند و برای دستیابی به آزادی دلاورانه به عرصه جهاد تازند، برخی دیگر به دین می‌گروند تا مشکلات زندگانی خود را بر دوش رهبری نهند و از آنان بخواهند که به جای ایشان بار مشکلاتشان را بر دوش کشند و چون دین مشکلاتشان را حل نکرد به خشم می‌آیند و بدان کافر می‌شوند و اعتقادشان از رهبری سلب می‌شود. اینان دین را طرد می‌کنند زیرا پیشرفت و ترقی مادی را به آنان تقدیم نداشته و حال آن که عقب افتادنشان ربطی به دینشان نداشته و همه نتیجه تبلی و سهل‌انگاری خود آنها بود که صادقانه عمل نکرده‌اند.^۱

در آخر، قرآن کافران را این گونه معرفی می‌کند:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^۲ کسانی که کافر شدند برای آنها تفاوت نمی‌کند که آنان را (از عذاب خداوند) بترسانی یا تترسانی، ایمان نخواهند آورد. آن‌ها در انکار و کتمان حق، چنان سرسخت‌اند که حاضر به پذیرش حق نیستند. کافران معاند، در برابر دعوت پیامبران، زبان حالشان این بود:^۳

«قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ»^۴ آنها در پاسخ گفتند: زیاد خود را خسته مکن، برای ما هیچ تفاوت نمی‌کند، چه ما را اندرز بدهی یا ندهی در دل ما کمترین اثری را نخواهد گذاشت.^۵

۱.۱.۲. تعصّب

۱. مترجمان، تفسیر هدایت، همان، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۶.

۳. محسن قرائتی، تفسیر آیات برگزیده، همان، ص ۴۲.

۴. سوره الشعراء (۲۶)، آیه ۱۳۶.

۵. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، همان، ج ۱۵، ص ۳۲۷.

تعصّب که نتیجه مستقیم آن لجاجت است از امور زیر سرچشمه می گیرد:

۱. حب ذات و علاقه شدید به نیاکان

۲. پایین بودن سطح فکر و فرهنگ (هر اندازه سطح فکر مردم کوتاه تر و فرهنگ آن ها ضعیف تر باشد تعصّب های جاهلانه و لجوجانه در میان آن ها بیشتر است)

۳. انزوای فکری و اجتماعی (وقتی انسان در خودش و محیط فکری و اجتماعی فرو برود و از جوامع و افراد دیگر و افکار آن ها بی خبر بماند نسبت به آن چه در اختیار اوست سخت وابسته می شود و در برابر آن تعصّب می ورزد.)

۴. شخصیت زدگی: (گاه شخصی در نظر انسان چنان قداست پیدا می کند که گفتار و رفتار او از دایره نقد خارج می شود هرچند از نظر علمی و اخلاقی در سطح پایینی قرار داشته باشد و همین امر سبب می شود عده ای چشم و گوش بسته به دنبال او بیفتند و به خاطر او جان خود را از دست بدهند.)^۱

خداوند در چند جای قرآن به آن اشاره کرده است از جمله: سورة یونس که لجاجت فرعونیان در برابر معجزات روشن حضرت موسی (علیه السلام) است، آن ها بر آئین بت پرستی نیاکانشان لجاجت و اسرار ورزیدند. و گفتند: آیا جا دارد که تو بیائی و ما را از آن دین و مذهبی که پدرانمان را به آن معتقد یافتیم منصرف نمائی «قَالُوا أَجِئْنَا لَتُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءُنَا»^۲ مقصود تو این است که ما را از مقام فرمانروائی که داریم بر کنار کنی و ریاست روی زمین را برای خود و برادرت هارون برگزینی «وَتَكُونُ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ» ما هرگز این دعوت شما را نخواهیم پذیرفت و خود شما را تصدیق نخواهیم کرد «وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ»^۳ این عبارت تصریح به عدم بازگشت از عادت آباء و اجداد

۱. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، همان، ج ۳، ص ۲۱۸ - ۲۱۹.

۲. یونس (۱۰)، آیه ۷۸.

۳. محمد جواد نجفی خمینی، همان، ج ۷، ص ۱۷۴.

و انکار بزرگی بر موسی و هارون است که آن را احساس می‌کردند و آن عبارت از این بود که آنها از موسی و هارون اطاعت نخواهند کرد.^۱

این آیه نشان می‌دهد که فرعونیان به دو موضوع خرافی متوسل شدند و آنها را به رخ موسی کشیدند: یکی دین و مذهب پدرانشان، که چون از طرف خدا نبود لذا در خرافی بودن آن تردیدی نبود، و دیگری به مقام و فرمانروایی خویشان که آنها چون از طرف خدا نبود باطل و غصب و خرافی بود.^۲

هم چنین خداوند در سورة لقمان روی سخن را به همه انسان‌ها کرده و می‌گوید: «آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر فرمان شما کرد ... أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^۳ و در پایان آیه از کسانی سخن می‌گوید که نعمتهای بزرگ الهی را که از درون و برون انسان را احاطه کرده، کفران می‌کنند و به جدال و ستیز در برابر حق برمی‌خیزند، می‌فرماید: «بعضی از مردم هستند که درباره خداوند بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنی، مجادله می‌کنند؛ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ»^۴ این گونه افراد اصلاً فکر نمی‌کنند که خداوند چگونه، تمام آن چه را در آسمان‌ها و زمین است مسخر آنان کرده و نعمت‌های آشکار و پنهان فراوانی به آن‌ها ارزانی داشته است آن‌ها باید به حکم قطعی عقل، در برابر این نعمت‌ها خدا را کرنش کنند و در مقابل بزرگی و عظمتش سر تسلیم فرود آورند و با او ارتباط

۱ . رضا خانی و حشمت الله ریاضی، ترجمه بیان السعاده فی مقامات العباد، ج ۶، تهران: مرکز چاپ انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۲، ص ۴۰۵.

۲ . محمد جواد نجفی خمینی، همان، ج ۷، ص ۱۷۴.

۳ . لقمان (۳۱)، آیه ۲۰.

۴ . ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، همان، ج ۱۷، ص ۶۴، ۶۵.

عبودیت و بندگی برقرار سازند و سر به اطاعت فرمانش فرود آورند، ولی آن ها از سر لجابت رو به سوی انکار و شرک می آورند.^۱

و خداوند در آیه ۲۱ همان سوره می فرماید: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا؛ یعنی هنگامی که از طرف خدا به این گونه افراد گفته می شود از آن چه خدا نازل کرده پیروی کنید در پاسخ می گویند: نه! بلکه از آن دین و آئینی پیروی می کنیم که پدرانمان را بر آن یافته ایم.»

آری این گونه افراد، نظیر آن گوسفندانی بوده و هستند که هرگاه یکی از آنها من غیر شعور از جوی • می پرد ما بقی آنها از آن پیروی نموده و من غیر شعور از جوی می پرند.^۲ آیا این منطق، منطق درستی است که انسان این همه آیات و نشانه های حق را ببیند و معجزات انبیاء الهی را مشاهده کند و آن ها را نادیده انگارد و بگوید: ما از همان چیزی که پدرانمان پیروی می کردند، پیروی می کنیم. پس خداوند عقل را برای چه به انسان داده است؟ چرا درباره حق و باطل نمی اندیشید تا به خطا و اشتباه پدران خود پی ببرید و از ادامه راه و روش غلط آنان اجتناب ورزید و بدانید که پدرانتان به خاطر راه غلطی که رفته اند در روز پاداش اعمال، دچار عذاب و دستخوش عذاب خواهند شد.^۳

هم چنین خداوند در جایی دیگر از قرآن به یکی دیگر از بهانه های احتمالی کفار پرداخته و می فرماید: «وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ؛ و اگر ما قرآن را بر بعضی از عجم (غیر عرب و غیر فصیح) نازل می کردیم»^۴ و «فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ»^۵ او غیر عرب این آیات را بر آن ها می خواند هرگز به وی ایمان نمی آوردند» یعنی نژادپرستی و تعصبهای قومی آنها بقدری شدید است که اگر

۱. آصف هاشمی، همان، ص ۳۹۰.

۲. محمد جواد نجفی خمینی، همان، ج ۱۶، ص ۱۶.

۳. آصف هاشمی، همان، ص ۳۹۱.

۴. سوره الشعراء (۲۶)، آیه ۱۹۸.

۵. سوره الشعراء (۲۶)، آیه ۱۹۹.

قرآن بر فردی غیر عرب نازل می‌شد، امواج تعصبها مانع از پذیرش آن می‌گردید، حالا که بر مردی شریف از خانواده اصیل عربی، و با بیانی رسا و گویا، نازل شده، و در کتب آسمانی پیشین نیز بشارت آن آمده، و علمای بنی اسرائیل نیز به آن گواهی داده‌اند، بسیاری از آنها ایمان نمی‌آورند، چه رسد اگر پیامبرشان اصلاً چنین شرائطی را نداشت.^۱

ذیل آیه فوق حدیثی از امام صادق (علیه السلام) است که آن حضرت می‌فرماید: «لَوْ أُنْزِلَ الْقُرْآنُ عَلَى الْعَجَمِ مَا آمَنَتْ بِهِ الْعَرَبُ وَ قَدْ نَزَلَ عَلَى الْعَرَبِ فَأَمَنْتَ بِهِ الْعَجَمُ فَهَذِهِ فَضِيلَةُ الْعَجَمِ»^۲ اگر قرآن به زبان عجمی نازل می‌شد اعراب به آن ایمان نمی‌آوردند اما به زبان عربی نازل شد و فارسی زبانان (عجم‌ها) (به قرآن حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) ایمان آوردند پس این (ایمان آوردن ایرانیان به قرآن خود) فضیلتی برای عجم است.»

و نیز خدا در سوره بقره می‌فرماید: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ...»^۳ این آیه نشان می‌دهد که چه گونه بعضی از مردم با بهانه‌های واهی از پذیرش دین حق سرباز می‌زنند و این نوع بهانه‌ها چیزی جز وسوسه شیطانی نیست. وقتی به آنها گفته می‌شود که از دین حق و از آنچه که نازل شده پیروی کنید، آنها چنین عذر می‌آورند که ما تابع چیزی هستیم که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم. یعنی ما از پدرانمان تقلید می‌کنیم. این یکی از همان دامهای شیطان است که سر راه آنها گسترده است و تقلید کورکورانه از پیشینیان را در نظر آنها به عنوان یک ارزش جلوه داده است در حالی که اگر کسی درست بیندیشد به روشنی خواهد فهمید که پیروی از پدران وقتی درست است که آنها به راه راست رفته باشند ولی اگر به راه خطا رفتند و ناآگاهانه پیروی از امر باطلی کردند، دیگر نباید تابع آنها شد.^۴

۱. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، همان، ج ۱۵، ص ۳۷۷.

۲. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، محقق طیب موسوی جزایری، ج ۲، چاپ چهارم، قم: دار الکتاب، ۱۳۶۷ش، ص ۱۲۴.

۳. بقره (۲)، آیه ۱۷۰.

۴. یعقوب جعفری، تفسیر کوثر، ج ۱، قم: انتشارات هجرت، ۱۳۷۶، ص ۴۲۷.

یکی از دلایل لجاجت و بهانه جویی، غفلت دل و بی خبری است از این رو یکی از معصومین (علیه السلام) می فرمایند: «هر کس در لجاجت خود پافشاری کند همان کسی است که خداوند دلش را با پرده ی غفلت پوشانده و پیشامد بد دور سرش دور می زند.»^۱

غفلت رذیله ای است بسیار پست که هر گونه بی خبری از شرایط زمانی و مکانی (که انسان در آن زندگی می کند) و از واقعیت های فعلی و آینده و گذشته خویش و از صفات و اعمال خود و از پیام ها و آیات حق و همچنین هشدارهایی که حوادث تلخ و شیرین زندگی، به انسان ها می دهد را شامل می شود. بی خبری از این واقعیت ها و نداشتن موضع گیری صحیح در برابر آن ها، خطر بزرگی برای سعادت انسان ها است؛ خطری که هر لحظه ممکن است دامن انسان را بگیرد و او را به سقوط بکشانند.^۲ و به قول قرآن شریف، انسان را تا سر حد حیوان بلکه پست تر تنزل دهد: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۳

همچنین خداوند در سوره ی اعراف آیه ی ۱۴۶، از خطرناک ترین کافران سخن به میان آورده، کسانی که علاوه بر کفر، آلوده به تکبر و لجاجت شدید نیز شده اند. خداوند در این آیه می فرماید: «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ؛ به زودی کسانی را که در روی زمین به نا حق تکبر می ورزند، از ایمان به آیات خود منصرف می سازیم؛^۴ (به طوری که) اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند و اگر راه هدایت را

۲. نهج البلاغه، ترجمه و شرح علینقی فیض الاسلام، چاپ دوم، انتشارات فقیه، ۱۳۷۶، نامه ی ۵۸، ص ۱۰۴۲.

۳. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، همان، ج ۲، ص ۳۳۱.

۳. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۹.

۴. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۴۶.

بینند، راه خود را انتخاب نمی کنند و اگر راه گمراهی را ببینند راه خود را انتخاب می کنند؛ (همه ی این ها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند.»

در تفسیر «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ» آمده است که: پاره ای از اعمال انسان ها مانند تکبر در برابر حق و لجاجت و تعصّب شدید، به صورت حجاب و پرده ی تاریکی بر قلب انسان می افتد و او را از مشاهده ی جمال زیبای حق باز می دارد . در واقع اعمال و صفات زشت خود آن هاست که حجاب آن ها می شود و اگر حجاب افکنی به خدا نسبت داده شده است به خاطر این است که خداوند این اثر را در این گونه اعمال و صفات آفریده است و یا به تعبیر دیگر، یکی از مجازات طبیعی کسانی که دارای این صفات و اعمالند، انصراف از آیات الهی است. و در پایان همین آیه تأکید می کند که علت منصرف ساختن آن ها از آیات الهی اصرارشان بر تکذیب و غفلت و بی خبری شان از نشانه های خداست.^۱

۱.۱.۴. جهل و نادانی

جهل و نادانی، نسبت به صفات ناستوده و ناخالصی ها، غفلت از اهداف بلند انسانی و قابلیت ها و بی خبری از حقایق و ارزش ها از بزرگ ترین نوع ناآگاهی ها و از زشت ترین صفات ناپسند و از اصلی ترین عوامل لجاجت می باشد.^۲ هر چه شناخت ما از چیزی بیشتر باشد و ارزش و اهمیت آن را بیشتر بدانیم، توجه مانیز به آن بیشتر خواهد شد. زیرا معمولاً افرادی که در عالم بی خبری سیر می کنند به آسانی در دام ها گرفتار می شوند و به گونه ای وحشتناک در ظلمت نفس و تیرگی طبیعت فرو می روند. به همین جهت دین مبین اسلام، تأکید بسیار زیادی بر تفکر در آیات الهی نموده و تدبّر نکردن در آیات را نکوهش کرده است تا انسان خود و جایگاه خود را بشناسد و خود را از بند غفلت و جهل

۱ . ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، همان، ج ۲، ص ۳۴۰.

۲ . عباس اسماعیلی یزدی، فرهنگ اخلاق، چاپ دوم، قم: انتشارات مسجد جمکران، ۱۳۸۵، ص ۳۵۳.

رهانیده، به سمت اهداف والا در آیند.^۱ چنان چه در آیه شریفه به آن اشاره شده است. «کتابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۲ این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبیر کنند و صاحبان مغز (و اندیشه) متذکر شوند.» خداوند در این آیه هدف از نزول قرآن را تدبیر در آن معرفی نموده تا سرچشمه فکر و اندیشه و مایه بیداری وجدان ها گردد.

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «الْجَهْلُ أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ»^۳ نادانی ریشه هر بدی است.

جهل و نادانی یکی از عواملی است که مانع رشد تکامل انسان می شود و اثر مخربی در روند زندگی افراد می گذارد و باعث می شود که افراد در بسیاری از امور به لجاجت و عناد بپردازند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در تبیین ریشه های لجاجت در انسان ها فرمودند: «إِيَّاكَ وَاللَّجَاجَةَ فَإِنَّ أَوَّلَهَا جَهْلٌ وَآخِرَهَا نَدَامَةٌ»^۴ پرهیز از لجاجت که اولش جهل و آخرش ندامه است.

خداوند جهل و نادانی را عامل اصلی لجاجت مردمان در برابر حق می داند، جهالت و نادانی انسان را به نافرمانی خدا می کشاند و از همین جاست که راه را به سوی عذاب اخروی و محرومیت از قرب خداوند باز می کند. کسانی که تعقل نمی کنند به جنگ با خدا می روند و در برابر خداوند گستاخی می کنند از این رو حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند: «لَا يَجْتَرِئُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ»^۵ کسی جزء نادان بدبخت بر خدا دلیری و گستاخی نمی کند.

۱. مرتضی مطهری، انسان در قرآن، چاپ سی و دوم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۸، ص ۵۳، ۵۹.

۲. سوره ص (۳۸)، آیه ۲۹.

۳. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، تصنیف غررالحکم ودررالحکم، محقق: درایتی، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶، ص ۷۳۴.

۴. حسن بن علی ابن شعبه حرانی، تحف العقول، علی اکبر غفاری، چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴، ص ۱۴.

۵. محمد فتحعلی خانی، آموزه های بنیادین علم اخلاق ۲، چاپ دوم، بی جا، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی، ۱۴۳۱ق، ۱۳۸۹ش، ص ۵۶.

۶. محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه، فیض الإسلام، قم: انتشارات هجرت، ۱۴۱۴ ق، ص ۴۴۲.

خداوند متعال می فرماید: علت این که برخی از مردمان با همه نشانه ها و آیات و معجزات هرگز ایمان نمی آورند بهانه گیری می کنند و لجاجت می ورزند، جهالت و نادانی ایشان است: «و اگر فرشتگان را بر آن ها فرستیم و مردگان را به سخن آریم و هر چیز را به گواهی صدق و اعجاز بر آن ها برانگیزیم باز ایمان نخواهند آورد، مگر به مشیت خدا، و لکن بیشترشان جهل دارند.»^۱

افراد عاقل و فهمیده که دارای فکری عمیق هستند همیشه تابع منطق و استدلالند، هرگاه کسی با برهان منطقی برای آن ها ثابت کند، کاری که سالیان دراز انجام می داده اند اشتباه است، همان ساعت از آن باز می گردند زیرا با عقل خود به مسائل و موضوعات نگاه می کند و به محض این که حق را تشخیص داد آن را می پذیرد حتی اگر بر خلاف نظر قلبی اش باشد.^۲

ولی افراد کوتاه فکر و جاهل و نادان به آسانی از راه و روشی که به آن عادت کرده اند، باز نمی گردند، و تمام استدلالات منطقی در برابر آن ها بی درنگ و بی اثر است.^۳

از این رو هر چه علم و آگاهی انسان افزایش یابد و حکمت و عقلانیت وی بیشتر شود، رفتار های لجوجانه و بی منطق شخص کم تر می شود، و به جای رفتار سفیهانه لجاجت، منطق و خرد در عمل و رفتار حاکم می گردد. و از این جهت است که خداوند به پیامبران مأموریت می دهد تا مردمان را با کتاب و حکمت تعلیم دهند و زمینه رشد و تعالی ایشان را فراهم آورند و از مخالفت سفیهانه و بی خردانه آنان را رهایی بخشند. این که حکمت به عنوان خیر زیاد در قرآن معرفی شده، به این دلیل است که دارنده حکمت کسی است که به دانش و علم صحیح، دریافته که هر چیزی هدفی دارد که آفرینش برای آن مشخص کرده است و می بایست پیش از هر چیزی حکمت و فلسفه وجودی آن چیز را یافت. چنین دانشی موجب می شود تا انسان بیهوده به مخالفت با امور و کارها نپردازد و خردمندانه بیندیشد و رفتار نماید.^۴

۱ . سایت تبیان، تاریخ: ۹۲/۹/۲۲، ساعت: ۲۲، www.tebyan.ir.

۲ . ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، همان، ج ۳، ص ۲۲۱.

۳ . همان.

۴ . سایت تبیان، تاریخ: ۹۲/۹/۲۲، ساعت: ۲۲، www.tebyan.ir.

۱.۱.۵. احساس حقارت

عقده‌ی حقارت یکی از عوامل لجاجت است یعنی کسانی که چنین عقده‌ای در وجودشان است احساس کمبود می‌کنند و می‌خواهند آن را جبران کنند و گمان می‌برند جبران آن با لجاجت است مثلاً کسی که در خانواده‌ی فقیری پرورش یافته، خیال می‌کند فقر عیب است؛ و احساس حقارت می‌کند یا بی‌احترامی بعضی پدر و مادرها به فرزندشان باعث می‌شود آن فرزند دچار کمبود شخصیت شود و برای جبران آن به لجاجت رو آورد.^۱

خداوند انسان را در قرآن، خلیفه‌ی خود و مسجود فرشتگان می‌داند و همه چیز را برای او آفریده و تحت تسخیر او قرار داده است: «وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ»^۲ و خداوند آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخر شما ساخته است.^۳

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً»^۴ و هر آینه فرزندان آدم را گرمی داشتیم و در خشکی و دریا (بر مرکبها و کشتی) برنشانیدیم و از چیزهای پاکیزه روزیشان دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان برتری کامل بخشیدیم.^۵

این تعبیرات بیانگر شخصیت ارزشمند و والای بشر، و مواهب مادی و معنوی الهی نسبت به اوست.

خداوند در سوره‌ی توبه خطاب به مؤمنین می‌فرماید: «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۶ آیا شما به زندگی دنیا راضی شده اید؟^۷ یعنی تو انسان هستی و شخصیت تو بسیار بالاتر از دنیا است خود را به دنیا نفروش. خداوند تو را خلیفه و برترین موجود خود خوانده، آیا حیف نیست آن را در کژراهه‌های پلیدی

۱. احمد فقیه نیریزی، انوار هدایت، چاپ اول، قم: امام علی بن ابی طالب، ۱۳۹۰، ص ۳۱۱.

۲. سوره جاثیه (۴۵)، آیه ۱۳.

۳. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۰.

۴. سوره توبه (۹)، آیه ۳۸.

و گناه نابود سازی؟ اگر انسان خود را بشناسد و به شخصیت خود توجه کند، همین توجه او را از گناه باز می‌دارد ولی وقتی که خود را پست و خوار و پوچ تصور کند،^۱ دیگر زیر بار دیگران نمی‌رود و برای اثبات شخصیت خویش گوش به حرف هیچ کس نمی‌دهد سخنان منطقی را نمی‌پذیرد و بر پندار و رفتار و گفتار خویش اصرار و پافشاری می‌کند.^۲

در سوره‌ی زخرف می‌خوانیم: «فاستخفّ قومه فأطاعوه»^۳ (فرعون) قومش را تحقیر و تحمیق کرد پس آنان از او اطاعت کردند.»

یعنی برنامه‌های استعماری و استثمار فرعون، مردم را بی شخصیت و تهی از خود کرد، وقتی آنها خود را پست و کوچک تصور کردند به دنبال فرعون راه افتادند ولی اگر شخصیت خود را می‌شناختند و به آن توجه داشتند هرگز زندگی خود را فدای زندگی آلوده فرعون نمی‌نمودند ولی همین احساس حقارت آنها را به بندگی غیر خدا وا داشت.^۴

یکی از مظاهر زشت دنیای ماشینی و صنعتی امروز، فرزندان نامشروع است که در اروپا و آمریکا فراوان یافت می‌شوند همین افراد وقتی به جامعه پامی‌گذارند عامل بسیاری از جنایت‌ها، کشتارها، سرقت‌ها و... می‌شوند. وقتی پرونده‌ها بررسی می‌شود می‌بینند که درصد بسیاری از جانیان بزرگ، همین فرزندان نامشروع هستند. یکی از عوامل چنین اعمال زشتی، عقده‌ی حقارت است که اینان در خود می‌یابند، وقتی می‌بیند دیگران پدر و مادر مشخصی دارند و پدر و مادر او معلوم نیست؛ احساس حقارت و کمبود در خود می‌کند و همین سبب لجاجت و در نتیجه منجر به جنایت‌ها و کشتارها و...

۱. محسن قرائتی، گناه شناسی، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۹۰، ص ۲۱۳.

۲. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، همان، ج ۳، ص ۵۳.

۳. سوره زخرف (۴۳)، آیه ۵۴.

۴. محسن قرائتی، گناه شناسی، همان، ص ۲۱۴.

می‌شود. از این رو اولاً حس انتقام جویی در او شعله ور شده و مصمم می‌شود از جامعه انتقام بگیرد و ثانیاً به دنبال این است که به شهرت برسد و کمبود درونی‌اش را جبران کند.^۱

۱.۱.۶. ضعف ایمان

آدم با ایمان به ذاتی فناپذیر که همواره او را در کنار خود ویاری گر خویش می‌داند، از هیچ قدرتی نمی‌هراسد و نیروی خود را مضاعف می‌بیند؛^۲ زیرا ایمان به خدا و معاد، پشتوانه‌ی محکمی برای حقایق عالم، از جمله وجدان به حساب می‌آید و آنان که پشتوانه‌ی ای را از دست بدهند، قطعاً وجدان خود را بی‌یار و آن را آسیب‌پذیر می‌سازند. تاریخ گواه است که انسان‌های متدین بیشتر پایبند وجدان هستند تا بی‌دینان و سست ایمان‌ها.^۳ حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «سَيِّئَةٌ لَا تَكُونُ فِي مُؤْمِنٍ الْعُسْرُ وَالنَّكَدُ وَالْحَسَدُ وَاللَّجَاجَةُ وَالْكَذِبُ وَالْبَغْيُ»؛^۴ شش چیز است که در افراد با ایمان وجود ندارد: سخت‌گیری، کج خلقی حسد، دروغ، و ظلم و ستم.»

آن‌ها که از ایمان تنها به نام، قناعت کرده‌اند، مؤمنان خیالی هستند نه واقعی، حد اقل در یک فرد با ایمان باید صفات شش‌گانه‌ی ذکر شده نباشد، یکی از این صفات لجاجت و عدم تسلیم در برابر حق است، مؤمنان راستین آنهایی هستند که تسلیم در برابر حق تسلیم باشند و انتخاب این نام مقدس و بزرگ، بدون داشتن این صفت زشت (لجاجت) است.^۵

۵. احمد فقیه نیریزی، همان، ص ۳۱۱.

۴. حسین اسحاقی، چگونه زیستن، چاپ اول، تهران: انتشارات مشعر، ۱۳۸۶، ص ۱۲۹.

۵. مصطفی آخوندی، اخلاق مدیریت، ص ۴۵، برگرفته از نرم افزار دانشگاه معارف.

۶. عبد الله بن نور الله بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم و المعارف، محمد باقر موحد ابطحی اصفهانی، ج ۲۰، قم: مؤسسه الإمام المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۱۴۱۳ ق، ص ۷۷۴.

۱. ناصر مکارم شیرازی، یکصد و پنجاه درس زندگی، همان، ص ۱۱۶.

ضعف ایمان علت اصلی نادیده گرفتن فرمان های الهی است. به طوری که اگر خدا را حاضر و ناظر بداند و دادگاه بزرگ الهی را در قیامت با چشمان قلب خویش مجسم نماید، هرگز حدود الهی را نمی شکند و از مرزها تجاوز نمی کند،^۱ زیرا کسی که به خدا و آخرت ایمان دارد می کوشد تا به آموزه های دستوری خدا و قرآن و پیامبران عمل کند. شک و تردید به خدا یا آخرت حاکی از عدم باور قلبی است و چنین چیزی در عمل نیز اثر می گذارد چون عمل آینه ی تمام نمای درون آدمی است و موجب می شود شخص لجاجت و بهانه جویی را پیشه خود قرار دهد و با دین خدا و آموزه های آن به ستیز برخیزد.^۲

خداوند در سوره انفال آیه ۶، می فرماید: «يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ؛ آنها با اینکه می دانستند این فرمان خدا است باز با تو مجادله می کردند (و آن چنان) ترس و وحشت آنها را فرا گرفته بود که) گویی به سوی مرگ رانده می شوند و (آن را با چشم خود) می نگرند.»

در تفسیر این آیه آمده است که: مسلمانان با اینکه می دانستند تو صحیح می گویی و از راه معجزات فهمیده بودند که تو راستگو هستی درباره ی آن چه می گویی با تو جدال می کردند. مجادله ی آن ها این بود که می گفتند: چرا ما را امر به خروج کردی و گفتی که بر کاروان یا سپاه دشمن، غلبه پیدا می کنید؟ با این که می دانستند که او جز به حق و صواب امر نمی کند.^۳ خداوند حال این چنین افراد را به حال کسی تشبیه کرده که به زور به سوی قتلگاه گشوده می شود درحالی که اسباب مرگ را می بیند و در کشته شدن خود تردیدی ندارد.^۴

۲. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، همان، ج ۲، ص ۳۰۴.

۳. احمد فقیه نیریزی، همان، ج ۱، ص ۱۵۷.

۴. مترجمان، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، رضا ستوده، ج ۱۰، تهران: فراهانی، ص ۱۶۵.

۱. مترجمان، ترجمه تفسیر جوامع الجامع، همان، ج ۲، ص ۴۵۰.

۱.۱.۷. تکبر و خود برتر بینی

یکی از عواملی که قرآن برای لجاجت متذکر شده، روحیه خود بزرگ بینی و استکبار است، مستکبر به کسی گفته می شود که بخواهد با ترک پذیرفتن حق، خود را بزرگ جلوه دهد، و خود را بزرگتر از آن بداند که حق را بپذیرد.

«فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ»^۱ اما کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند دل‌هایشان و حق را انکار می کند و مستکبرند.» معنای آیه این است که معبود شما واحد است، و آیات واضحه‌ای بر آن دلالت دارد، و وقتی امر به این درجه از روشنی باشد با هیچ ستری پوشیده نمی شود و جای شکی در آن نمی ماند، پس اینها که به روز جزا ایمان ندارند دل‌هایشان منکر حق است و نسبت به آن عناد و لجاج دارند، و می خواهند با لجاجت در برابر حق، خود را بزرگتر از حق جلوه دهند، و به همین جهت بدون هیچ دلیل و حجتی از انقیاد در برابر حق سر بر می تابند.^۲ خداوند در قرآن می فرماید: خداوند متعال در این آیه تبیین می کند که چگونه روحیه تکبر و خود برتر بینی به منش استکباری می انجامد، و اجازه نمی دهد تا شخص در برابر حق سر فرود آورد و آن را بپذیرد، بنابراین ریشه و بستر که قرآن برای لجاجت در افراد بیان می کند، خود بزرگ بینی است که به شکل منش استکباری بروز می کند و اجازه نمی دهد تا قلب های آدمی در برابر گفته های دیگران نرم شود و آن را بپذیرد، بلکه برای دیگران در هر مرتبه و درجه ای باشد، ارزش و اعتباری قائل نیست و این گونه است که همین تکبر و خود برتر بینی و استکبار در برابر دیگران وی را به سوی لجاجت سوق می دهد و گرفتار زشت ترین خصلت می کند. به نظر قرآن کبر و خود خواهی آدمی را به استبداد رأی می کشاند و اجازه نمی دهد تا اندیشه و آراء دیگران را حتی بشنود، چه رسد که از آن تبعیت و پیروی نماید، همانطور که ابلیس به خاطر تکبر حاضر نشد به آدم سجده کند و به عنوان خلیفه در برابرش سر

۱ . سوره النحل (۱۶)، آیه ۲۲.

۲ . محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، مترجم محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۲، چاپ بیست و پنجم، قم: دفتر

انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، ۱۳۷۴، ص ۳۳۴ ۳۳۳.

فرود آورد و اطاعت و پیروی نماید، بلکه مخالفت کرد.^۱ و هنگامی که خود را مطرود دستگاه خداوند دید، طغیان و لجاجت را بیشتر کرد و به جای توبه و بازگشت به سوی خدا و اعتراف به اشتباه، تنها چیزی که از خدا تقاضا کرد این بود که گفت:

«خدایا! مرا تا پایان دنیا مهلت ده، و زنده بگذار؛ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُعْثُونَ»^۲

این تقاضای او به اجابت رسید و خداوند فرمود: «به تو مهلت داده خواهد شد؛ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ»^۳ ... علت این که شیطان مهلت خواست و عمر طولانی طلبید برای جبران گذشته خود نبود، بلکه هدف خود را از این عمر طولانی چنین بیان کرد: «اکنون که مرا گمراه ساختی! بر سر راه مستقیم تو کمین می‌کنم و انسان‌ها را از راه بدر می‌برم؛ قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»^۴ تا همانطور که من گمراه شدم، آنها نیز به گمراهی بیفتند.^۵

از برخی مفسران نقل شده که: معنای آیه این است: «تو به من فرمان سجده [بر آدم] دادی و کبر و خودخواهی مرا وادار به نافرمانی تو کرد، من هم به واسطه این که گمراه شدم البته برای گمراهی آدمیان کوشش خواهم کرد تا فاسد و تباه شوند همان گونه که من به خاطر آنان تباه شدم»^۶

این آیات به نخستین لجوج و متعصب اشاره می‌کند، هنگامی که بر اثر تکبر، مطرود درگاه خداوند شد و مقام منیعی را که در میان فرشتگان داشت به کلی از دست داد، و بر اثر خود بزرگ بینی، بی نهایت حقیر و ناچیز گشت، قاعدتاً می‌بایست متوجه اشتباه بزرگ خود شود، و به سوی خدا باز

۱ . سایت تبیان، تاریخ: ۹۲/۲/۱۱، ساعت: یک بامداد، www.tebyan.ir

۲ . اعراف (۷)، آیه ۱۴.

۳ . اعراف (۷)، آیه ۱۵.

۴ . اعراف (۷)، آیه ۱۶.

۵ . ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۶، چاپ بیست پنجم، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۸۵ ش، ص ۱۰۸.

۶ . مترجمان، ترجمه تفسیر جوامع الجامع، تحقیق واعظ زاده خراسانی، ج ۲، چاپ دوم، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ ش، ص ۳۰۰.

گردد، و این آلودگی را با آب توبه بشوید، و آتشی را که بر دامنش نشسته با اشک شرمساری خاموش کند، ولی این کار را نکرد بلکه تلاش کرد که در لجن زار عصیان باز هم فروتر رود و این دلیلی جز تکبر و حسادت و لجاج نداشت، تصمیم گرفت از آدم و فرزندان او انتقام بگیرد و آن ها را با وسوسه های خود گمراه کند، همه جا بزم گناه را گرم کند و در هر اجتماعی لجن پراکنی نماید و تا آن جا که می تواند زن و مرد و کوچک و بزرگ را به فساد و بدبختی بکشاند.^۱

باز خداوند در قرآن در سوره غافر علت ستیزه جویی و لجاجت در برابر حق را تکبر و خودبرتربینی می داند و می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلًا كَبِيرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ...»^۲ کسانی که بدون هیچ منطق و دلیلی که از سوی خدا برای آن ها آمده باشد در آیات الهی مجادله می کنند، در سینه هایشان جز تکبر نیست.»

جمله «إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلًا كَبِيرٌ» علت مجادله ایشان را منحصر می کند در کبر ایشان، و می فرماید: عاملی که ایشان را وادار به این جدال می کند، نه حس جستجویی از حق است و نه شک در حقانیت آیات ما، تا اینکه بخواهند با مجادله حق را روشن کنند، و حجت و برهانی هم ندارند، تا بخواهند با مجادله، آن حجت را اظهار بدارند بلکه تنها عامل جدالشان آن کبريست که در سینه دارند. آری، آن کبر است که ایشان را وادار کرده در برابر حق جدال کنند، و به وسیله آن حق صریح روشن را باطل جلوه دهند.^۳

انسانی که خود را از دیگران بالاتر می داند طبعاً پیشنهاد دیگران را نمی پذیرد و زیر بار حق نمی رود. بسیار شگفت انگیز است که انسان، با دیدن این همه آیات و نشانه های حق و قدرت بی پایان الهی و با آمدن پیامبران و رهبران و نزول کتاب های آسمانی، باز هم در مقام لجاجت و ستیزه جوئی بر می آید و به فرمان خداوند و دستورات سعادت بخش او گردن نمی نهد و به دنبال چیز های پوچ و

۱. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، همان، ج ۳، ص ۴۰.

۲. غافر (۴۰)، آیه ۵۶.

۳. محمد حسین طباطبائی، همان، ج ۱۷، ص ۵۱۷.

باطل می رود و چیز های بی ارزش را شریک خدا قرار می دهد و در برابر برنامه های سعادت بخش و سازنده ادیان الهی، روش های کج و گمراه کننده را بدون دلیل و منطق و حکم عقل اتخاذ می کند و به راه هایی قدم می گذارد که پایانش جز بدبختی و هلاکت نیست.^۱ از این روست که امام صادق (ع) می فرماید: «الْمُسْتَبِدُّ بِرَأْيِهِ مَوْقُوفٌ عَلَى مَدَاحِصِ الزَّلَلِ»^۲ آن که به رأی خود مستبد باشد و فقط به رأی خود تکیه کند و آراء دیگران را نبیند، همواره در لغزشگاه ها باقی خواهد ماند.

همچنین از آیات ۵ تا ۷ سوره نوح این معنا به دست می آید که منش استکباری چگونه لجاجت را در افراد تقویت می کند. در این آیات سخن از لجاجت قوم نوح (علیه السلام) است که در برابر پیامبر بسیار مهربان و دلسوز که شب و روز برای هدایت آن ها تلاش و کوشش می کرد و در خلوت برای نجات آن ها می کوشید لجاجت کردند. نوح (علیه السلام) از آن ها به درگاه خدا شکایت برد، و گفت «قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرَوْا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا»^۳ پروردگارا من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم اما دعوت من جز فرار (از حق) بر آن ها نیفزود، و من هر زمان آن ها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند) و تو آن ها را بیامرزی، آن ها انگشتان خویش را در گوش ها قرار داده، و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار و لجاجت ورزیدند، و شدیداً استکبار کردند.» این آیه نشان می دهد که یکی از عوامل مهم بدبختی آن ها استکبار و غرور بود، زیرا خود را بالاتر از این می دیدند که در برابر انسانی مانند خود هر چند نماینده خدا و قلبش کانون علم و دانش و

۱. آصف هاشمی، بهشتیان و دوزخیان در آینه قرآن، چاپ نهم، قم: انتشارات زائر آستانه مقدسه، ۱۳۹۰، ص ۳۸۸.

۲. حسین بن محمد بن حسن بن نصر حلوانی، نزّه الناظر و تنبیه الخاطر، مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۸ ق، ص ۱۱۲.

۳. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، همان، ج ۳، ص ۴۱.

تقوا باشد سر تسلیم فرود آورند، این کبر و غرور همیشه یکی از موانع مهم راه حق بوده و ثمره شوم آن را در تمام طول تاریخ بشر در زندگی افراد بی‌ایمان می‌توان مشاهده کرد.^۱

در تاریخ نیز شاهد مثال‌هایی وجود دارد که دلالت می‌کند بر اینکه تکبر و خودبرتربینی باعث لجاجت و ستیزه‌جویی در برابر حق می‌شود که یکی از آن شواهد جریان ابوجهل متکبر است و آن جریان از این قرار است: عبدالله بن مسعود از یاران پیامبر، اول کسی بود که در مکه قرآن را آشکارا میان جمعیت قرائت کرد. او در تمام جنگ‌های پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) حضور داشت، مردی بسیار کوتاه قد بود که هرگاه در میان جمعیت نشسته، می‌ایستاد از آن‌ها بلندتر نبود.

به همین جهت در جنگ بدر خدمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) عرضه داشت: من قدرت جنگیدن ندارم ممکن است دستوری بفرمائید که در ثواب جنگ جویان شریک باشم؟ پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: برو در میان کشتگان کفار اگر کسی را (مانند ابوجهل) یافتی که زنده است او را به قتل برسان. عبدالله گوید: میان کشتگان به ابوجهل، دشمن سرسخت پیامبر رسیدم که هنوز رمقی داشت. روی سینه‌اش نشستم و گفتم: خدا را سپاس گذارم که تو را خوار ساخت. ابوجهل چشم گشود و گفت: وای بر تو، پیروزی با کیست؟ گفتم با خدا و پیامبرش، به همین دلیل تو را می‌کشم؛ پا روی گردنش نهادم، متکبرانه گفت: ای چوپان کوچولو، قدم در جای بلندی نهادی، آن قدر بدان که هیچ دردی بر من سخت‌تر از این نیست که تو قد کوتاه مرا بکشی؛ چرا یکی از فرزندان عبدالمطلب مرا به قتل نرساند؟ سرش را از بدنش جدا کردم و خدمت پیامبر آمدم و گفتم: یا رسول‌الله، مژده که این سر ابوجهل است. بعد از مردن ابوجهل، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: ابوجهل از فرعون زمان موسی بدتر و عاصی‌تر بوده است، چون فرعون وقتی هلاکت خود را یقین کرد، خدا را قبول کرد، ولی ابوجهل وقتی یقین به مرگ کرد، باز لجاجت ورزید و به لات و عزی قسم یاد کرد که او را نجات دهند.^۲

۱. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، همان، ج ۲۵، ص ۶۵.

۲. جمعی از محققین، پیام‌های قرآنی، بی‌جا: یاداندیشه، ۱۳۹۰، ص ۲۲۷-۲۲۸.

و باز خداوند در سوره جاثیه می فرماید:

«وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ أَفَّاكَ؟^۱ وای بر هر دروغگوی گنهکار»

افّاك به معنی کسی است که بسیار دروغ می گوید، و گاه به کسی که دروغ بزرگ می گوید هر چند زیاد هم نباشد گفته می شود. از این آیه به خوبی روشن می شود که موضع گیری خصمانه در برابر آیات الهی کار کسانی است که سر تا پا آلوده گناه و کذب و دروغند، نه پاک نهادان راستگو.

سپس خداوند به چگونگی موضع گیریهای آنها اشاره کرده، می افزاید:

«يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا»^۲ پیوسته آیات الهی را که بر او تلاوت می شود می شنود اما بر اثر تکبر همواره اصرار بر مخالفت دارد گوئی اصلاً آن را نشنیده.»

گویند مرجع ضمیر در «يَسْمَعُ» نضر بن حارث است که آیات خدا را می شنود و عوض آن که ایمان بیاورد بر کبر خود می افزاید و بی اعتنایی می کند.^۳ ولی آیت الله ناصر مکارم شیرازی در تفسیر نمونه می فرماید که نه تنها مخصوص نضر بن حارث نیست بلکه اختصاص به مشرکان عرب نیز ندارد، و همه مجرمان دروغوی مستکبر را در هر عصر و زمان شامل می شود همان کسانی که آیات الهی و پیام پیامبران و سخنان پیشوایان بزرگ را نشنیده می گیرند.

«يُصِرُّ» یعنی به کفر خویش روی می آورد و برای آن استوار می ماند و از ایمان آوردن به آیات (خدا) و اطاعت از حق تکبر می ورزند.^۴

۱ . جاثیه (۴۵)، آیه ۸ و ۷.

۲ . احمد علی بابایی، برگزیده تفسیر نمونه، ج ۴، چاپ سیزدهم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲ش، ص ۴۰۹.

۳ . نصرت امین اصفهانی، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۵، تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ش، ص ۹۳.

۴ . مترجمان، ترجمه تفسیر جوامع الجامع، همان، ج ۵، ص ۵۶۵.

این آیه مبنی بر احتجاج با کفار و بت پرستان است با اینکه آیات قرآنی را می شنوند و می فهمند و اهل لغت عربی فصیح هستند باز در مقام اصرار و تکذیب برمی آیند مانند آنکه آیات که فصیح و زیاده بر تصور است نشنیده اند با اینکه مجذوب فصاحت اعجاز آمیز آن شده معذک از نظر خودستائی و غرور صریحاً در مقام انکار برمی آیند.^۱

۱.۴. از نظر رفتار

۱.۲.۱. تقلید کورکورانه

یکی از عواملی که برای لجاجت متصور است، تقلید بی چون و چرا و کورکورانه از عقاید دیگران است. شاید بتوان تقلید کورکورانه را به عنوان بخشی از جهالت دانست، زیرا تقلید کورکورانه خود ریشه در جهل و نادانی افراد دارد. بسیاری از مردم ناخواسته و یا خواسته از برخی از افراد که به عنوان افراد مهم از آنان یاد می شود پیروی و تقلید می کنند. آنان را الگوهای اندیشه ای و رفتاری خویش قرار می دهند و می کوشند تا سر تا پا از آنان تقلید کنند بسیاری از مردم تنها به خاطر تقلید حاضر نیستند به برهان و منطق تن در دهند و موافق آن عمل کنند،^۲ آن ها گاهی با استناد به این تقلید حکم عقل را سرکوب کرده و جلوی واضح ترین برهان ها و معجزات ایستادگی می کنند.^۳

برای تقلید چهار قسم تصور می شود که یک قسم آن مثبت و سه قسم آن منفی است.

نخست تقلید جاهل از جاهل است که گروهی نادان و چشم و گوش بسته از گروه نادان دیگری تبعیت کنند و اعتقادات و رسوم و سنت های غلط آنان را پذیرا گردند، این گونه تقلید است که در

۱ . محمد حسین حسینی همدانی، انوار درخشان، تحقیق محمد باقر بهبودی، ج ۵، تهران: کتاب فروشی لطفی، ۱۴۰۴ ق، ص ۲۰۲.

۲ . سایت تبیان، تاریخ: ۹۲/۹/۲۲، ساعت: یک بامداد، www.tebyan.ir

۳ . محمد مودنی، سایت تبیان، تاریخ: ۹۲/۱۲/۹، ساعت: ۲۰:۳۰، www.tebyan.ir

آیات قرآن شدیداً از آن مذمت شده و از اسباب لجاجت محسوب می شود و سبب انتقال خرافات از قومی به قوم دیگر است و ایستادن در برابر انبیاء الهی و داعیان به سوی حق است.^۱

قرآن کریم در سوره مائده به نکوهش این گونه تقلید از سوی افراد پرداخته و می فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»^۲ و هنگامی که به آن ها گفته می شود به سوی آن چه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیاید! می گویند: آن چه از پدران خود یافته ایم، ما را بس است! آیا اگر پدران آن ها چیزی نمی دانستند، و هدایت نیافته بودند (باز از آن ها پیروی می کردند)؟!^۳

بر اساس این آیه هنگامی که کفار به سوی خدا و رسول او دعوت می شدند، به دلیل تقلید بی قید و شرط از آداب نیاکان خود در مقابل این دعوت ایستادگی کرده و از پذیرش آن خودداری می کردند.^۳ آن ها بدون این که از چیزی علم و دانش داشته باشند تنها به صرف وجود آن عقاید و رفتار در پیشینیان و افراد مهم خویش، از آنان پیروی کرده و به مخالفت و لجاجت با دعوت حق می پردازند و آن را نمی پذیرند. چنین افرادی در برابر برهان های روشن و معجزات و بینات آگاهی بخش و استدلال های قوی و منطقی می گویند: «آن چه از پدران خود یافته ایم ما را بس است!»^۴

دوم: «تقلید عالم از جاهل» است که بدترین نوع تقلید میباشد و آن اینکه انسانی آگاه به خاطر گرفتار شدن در لجاجت، علم خود را رها ساخته و چشم و گوش بسته به دنبال جاهلان بیفتد.

سوم: «تقلید از عالم از عالم دیگر» است به این صورت که انسان آگاه، زحمت بحث و بررسی و تحقیق درباره بعضی از مسائل را به خود ندهد و چشم و گوش بسته به دنبال عالمی بیفتد، روشن است که این تقلید نیز نکوهیده است زیرا بر علماء هر امت لازم است به تحقیق و بررسی مسائل بپردازند و با

۱ . ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، همان، ج ۲، ص ۲۲۴.

۲ . مائده (۵)، آیه ۱۰۴.

۳ . محمد مودنی، سایت تبیان، تاریخ: ۹۲/۱۲/۹، ساعت: ۲۰:۳۰، www.tebyan.ir.

۴ . سایت تبیان، تاریخ: ۹۲/۹/۲۲، ساعت: یک بامداد، www.tebyan.ir.

داشتن سرمایه های علمی در برابر تقلید کورکورانه تسلیم نشوند، به همین دلیل در فقه اسلامی آمده است که تقلید کردن بر مجتهد حرام است.

نوع چهارم: «تقلید جاهل از عالم» در آن چه مربوط به علم اوست، و به تعبیر دیگر مراجعه غیر متخصصین به متخصصین هر فن، که این مسئله پایه زندگی فردی و اجتماعی انسان را تشکیل میدهد، به هر حال این قسم تقلید، مذموم و نکوهیده حساب نمی شود،^۱ این مصداق «... إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ»^۲ نیست، بلکه مصداق «... فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۳

۱۰۲.۲. پیروی از هوای نفس

یکی از بزرگترین عوامل لجاجت و بهانه جویی، پیروی از هوای نفس است. کسی که به هوای نفس خود بیش از حد توجه کند قدرت انتقاد در او بسیار ضعیف می شود و عمل به حق برای او سنگین تر خواهد بود؛ از این روست که حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «آن که از شنیدن حق و پیشنهاد عدالت احساس سنگینی کند عمل به آن دو برایش سنگین تر خواهد بود.»^۴

همچنین امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «إِحْذَرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَحْذَرُونَ أَعْدَائَكُمْ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَعْدِينَ لِلرِّجَالِ مِنْ اتِّبَاعِ أَهْوَائِهِمْ...»^۵ از هوس ها بترسید همان طور که از دشمنان (سرسخت) خود می ترسید زیرا برای انسان هیچ چیز دشمن تر از پیروی از هوس ها نیست...»^۶

۱ . ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، همان، ج ۲، ص ۲۲۵.

۲ . سوره الزخرف (۴۳)، آیه ۲۳.

۳ . سوره النحل (۱۶)، آیه ۴۳.

۴ . علی نقی فیض الاسلام، نهج البلاغه، چاپ دوم، بی جا: انتشارات فقیه، خطبه ۲۰۷، ص ۶۸۶.

۵ . عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، چاپ چهارم، هاشم رسولی محلاتی، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق، ص ۵۰۸.

بدون شک دشمنان داخلی از دشمنان خارجی خطرناک ترند و به همین دلیل هوس های سرکش که از درون وجود انسان را تحت تأثیر قرار می دهند از هر دشمنی برای انسان خطرناک تر محسوب می شود.^۱ خداوند متعال می فرماید: «وَلَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»^۲ و هرگز پیروی نکن کسانی را که تابع هوای نفس خود شده اند و به افراط کاری پرداخته اند.

کسانی که پیروی از هوای نفسانی و شیطان می کنند، در فضای باطن و در آن سروصمیرشان گرد و غباری می شود و مجاور گوش باطنشان سر و صدایی به وجود می آید که مانع می شود آنها بتوانند از دید چشم باطنی استفاده کنند گاهی اگر این معصیت الهی ادامه پیدا کند چشم باطنی را از کار می اندازد، فروغ عقل را در نظر او دگرگون می سازد و او را به عناد و لجابت می کشاند. اما سببش - به صورت حجاب و مانع است که قابل زوال است یعنی چنین انسانی قابل برگشت است.

یکی از نمونه های تاریخی حَرین یزید ریاحی است. این شخص به آن حد نرسیده بود که باطنش فلج شده باشد؛ فقط فضای باطنش را مانع گرفته بود، مانع که برطرف شد چشم و گوش باطنی او نیز باز شد.^۳

خداوند بزرگ در سوره ی مطففین می فرماید: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۴ اعمال ناشایست آنها باعث شده که قلب های آنها زنگ بزند، حجابی شود که مانع از دیدار آنها با پروردگار شان باشد.

و همچنین در آیه ای دیگر می فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»^۱ آیا دیدی کسی را

۳ . ناصر مکارم شیرازی، یکصد و پنجاه درس زندگی، ص ۱۲۲، برگرفته از نرم افزار دانشگاه معارف.

۴ . سوره کهف (۱۸)، آیه ۲۸.

۱ . حسن صافی اصفهانی، شوق وصال، حامد ناجی اصفهانی، ج ۱، چاپ اول، قم: مؤسسه فرهنگی صاحب الامر،

۱۳۸۳، ص ۸.

۲ . سوره مطففین (۸۳)، آیه ۱۴.

که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده ای افکنده است؟! با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید.»

خداوند در این آیه اشاره می‌کند هوس بازی، قدرت درک صحیح حقایق را از انسان می‌گیرد و پرده بر چشم و عقل آدمی می‌افکند و او را به لجاجت و عناد واداشته و از مسیر هدایت دور می‌کند.

امام علی (علیه السلام) در این زمینه می‌فرماید: «طَاعَةُ الْهَوَى تَفْسِدُ الْعَقْلَ»^۲ پیروی از خواهش‌های نفسانی خرد را تباه می‌سازد.

کسی که پیروی از هوای نفس خود کند، دیگر به خوبی نمی‌تواند تعقل کند و عقل او طبق بیان حضرت فاسد خواهد شد به همین دلیل، از حق می‌گریزد و عناد می‌ورزد.

۱.۲.۳. کینه و عداوت

بعضی از انسان‌ها این خوبی را دارند که اگر بدی دیدند کینه به دل نمی‌گیرند، هر چند ممکن است در آن لحظه تاب و تحمل در مقابل آن بدی را نداشته و برآشوبند، اما بعد آن را فراموش می‌کنند و در دل بغض و کینه ای از آن ماجرا ندارند، این گونه افراد مخالفت و خصومتشان مقطعی است و زود به حال طبیعی و دوستی سابق برمی‌گردند، اما برخی دیگر، هرگز در درون خود بدی‌ها را نمی‌بخشند و فراموش نمی‌کنند، هر چند ممکن است به ظاهر با آن بدی برخوردی نکنند و واکنشی نشان ندهند اما کینه ای از آن در دل می‌گیرند و در انتظار فرصت برای انتقام گرفتن هستند.^۳

۳. سوره جاثیه (۴۵)، آیه ی ۲۳

۴. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۶۴.

۳. سایت تبیان، ۹۲/۹/۲۲، ساعت ۲۲:۱۵، www.tebyan.ir.

کینه جویی یکی از بزرگترین بلاهای سعادت و آسایش است، گاهی نتایج حاصل از دشمنی بسیار دردناک و ترمیم اختلالات ناشی از آن امکان ناپذیر است. ممکن است انسان بار گران یک خطای بزرگ را که زاییده ی کینه جویی و ثمره ی کار حساب نشده و نابخردانه بوده و به عاقبت فجیع منتهی شده است، در تمام عمر بر شانه ی خود احساس کند، و دائماً از شرمندگی روحی رنج ببرد،^۱ همان طور که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: «به درستی که، دشمنی با یکدیگر، تراشنده واز بیخ و بن کننده ی دین است.»^۲

حضرت علی (علیه السلام) در زمینه ی کینه توزی با بیانات جامع و دلنشین خود حقایق و نکات حساسی را شکافته اند و می فرمایند: افراد کینه توز به یک نوع قساوت و بی رحمی مبتلا می شوند و کانون دل ان ها از عواطف تهی است. «أَشَدُّ الْقُلُوبِ غِلًا قَلْبُ الْحَقُودِ»^۳ سخت ترین دل ها از نظر آلودگی و ناصافی، دل شخص کینه توز است.

این کینه درونی ریشه و سر چشمه ی خصومت ها و تداوم دشمنی ها و لجاجت در مخالفت و نزاع است و مانع از به وجود آمدن جوّ برادری و دوستی است. مخالفت های پیگیر و خصومت ورزی های لجوجانه ای که پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مقابل حضرت علی (علیه السلام) شکل گرفت از جمله کینه هایی بوده که از آن حضرت به دل داشتند چنان چه در دعای ندبه می خوانیم: «فَأَوْدَعَ قُلُوبُهُمْ أَحْقَاداً بِدَرِيَّةٍ وَخَيْبَرِيَّةٍ وَحَنِينِيَّةٍ وَغَيْرَهُنَّ فَأَضَبَّتْ عَلَى عَدَاوَتِهِ وَاكْبَتْ عَلَى مُنَابَذَتِهِ ؛ و به دل آنها کینه ها

۱ . سید مجتبی موسوی لاری، بررسی مشکلات اخلاقی و روانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه ی

مدرسین حوزه ی علمیه ی قم، ۱۳۵۹، ص ۱۳۴.

۲ . جواد تهرانی، آیین زندگی و درسهای اخلاق اسلامی، چاپ سوم، قم: انتشارات مؤسسه ی در راه حق، ص

۷۷.

۳ . عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۲۲۹.

سپرد و از بدر و خیبر و حنین و جنگ های دیگر، بدین جهت همه به دشمنی با او برخاستند و سعی در حذف و نابودی او نمودند.»

بر اساس رهنمود قرآن، مؤمنان همواره خواستار آنند که در دل هایشان نسبت به دیگربرادران ایمانی کینه ای نباشد. و این کینه های درونی زمینه ی تداوم خصومت و بد بینی است، و رفع آن موجب به وجود آمدن جوّ برادری و دوستی و صلح و صفا و مایه ی خوشبختی و سعادت است،^۱ پس سعادت مند کسی است که درونش از حس انتقام و عداوت منزّه باشد. از این روست که حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «خُلُوْ الصَّدْرِ مِنَ الْغِلِّ وَالْحَسَدِ مِنْ سَعَادَةِ الْعَبْدِ»^۲ سینه را از کینه توزی و حسد خالی داشتن نشانه ی نیکبختی انسان است.»

۱.۲.۴. غذای حرام

خداوندی که پدید آورنده ی جسم و جان است به مقتضای حکمتش آن چه برای بدن سلامت آورنده حلال کرده و هر آنچه برای آن ضرر داشته ممنوع و حرام کرده است. اسلام با توجه به این که امراض جسمی، آثار زیان باری بر روح و عقل دارد، مردم را به حفظ سلامت جسم دعوت نموده و توجه به این موضوع را از اهم واجبات دینی شمرده است.^۳

طبق نظر اسلام مرحله ی صحیح معاشرت در میان زن و مرد این است که هر یک از آنان با خشنودی کامل آن چه را که به نتایج زندگی و خانواده بستگی دارد، تقویت کنند، تا بر اساس آن بنیاد خانواده استوار گردد. از طرفی تأثیرات عوامل مختلف در جهان خلقت به ویژه تأثیرات غذایی از نظر

۱. سایت تبیان، همان.

۲. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۳۰۰.

۱. حسین انصاریان، فروغی از تربیت اسلامی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات مفید، ۱۳۶۸، ص ۱۰۷.

ظاهر وباطن بر احدی پوشیده نیست، سلامت غذا از نظر بهداشتی ضامن صحت بدن و از نظر حلال بودن ضامن سلامت روح است. تهیه کردن غذای حلال بر عهده‌ی مرد خانواده است و بر مرد لازم است که برای زن و فرزند خود غذای حلال فراهم کند و از آوردن غذای حرام بپرهیزد.^۱

فطرت خداجویی و گرایش به نیکی‌ها مانند نهالی سرسبز و پرثمر، در سرزمین وجود انسان، ریشه دوانیده و غذای حرام سم مهلکی است که پای این درخت شاداب ریخته می‌شود و ریشه‌های آن را می‌خشکاند و ثمره اش را فاسد می‌کند.

یکی از پیامدهای سوءغذای حرام این است که زمینه‌ی «حق‌پذیری» را در انسان، ضعیف کرده یا به کلی از بین می‌برد. امام حسین (علیه السلام) - که درود خداوند بر او باد - روز عاشورا، هنگام رویارویی با لشکریان دشمن، آنان را موعظه فرمود و حقایق را بر ایشان بیان کرد اما سخنان امام در دل‌های آلوده‌ی آنان تأثیر نداشت. بی تردید، کلام آن حضرت شرایط «تأثیر گذاری» داشت؛ اما در جانهای ناپاک آنان زمینه‌ی «تأثیر پذیری» مهیا نبود، آیا چه عاملی باعث «حق‌ناپذیری» آنان شده بود؟ سالار شهیدان، پاسخ این سؤال را به خواهر قهرمان خود زینب کبری - که سلام خدا بر او باد - چنین داد: «...خواهرم! شکم‌های اینان از غذای حرام پر شده و شیطان بر آنان مسلط گردیده و یاد خدا را از جانشان بیرون برده است...!»^۲

در روایت آمده که مردم حرام خوار از شنیدن پند و موعظه و نصیحت روی گردانند و موعظه نسبت به آنان همچون میخ آهنین بر سنگ است.^۳

۲. حسین انصاریان، بر بال اندیشه، چاپ اول، قم: دارالعرفان، ۱۳۸۳، ص ۵۹۴.

۱. علی اکبر مظاهری، هشدارهای تربیتی، چاپ سوم، قم: مؤسسه انتشارات هجرت، ۱۳۷۵، ص ۱۱۰ - ۱۰۹

۲. حسین انصاریان، فروغی از تربیت اسلامی، همان، ص ۱۰۸.

بنابراین طبق قواعد الهی غذای حلال، محرک انسان به سوی تحصیل نورانیت و غذای حرام محرک انسان به سوی گناه و تاریکی و ظلمت است و موجب فراهم شدن زمینه‌ی گرایش به رذایل اخلاقی چون لجاجت و بهانه جویی می‌گردد.^۱

۱.۲.۵. افراط در سرزنش

یکی دیگر از علل و انگیزه‌های لجاجت و بهانه جویی سرزنش‌های بی‌موردی است که از خارج بر کسی تحمیل می‌شود.

عادت به سرزنش کردن دیگران، توجه به واقعیات زندگی و موقعیت دیگران را به شدت تضعیف کرده، زمینه‌ی برخورد خصمانه و عتاب‌آمیزی را فراهم می‌کند. بسیاری از نارسایی‌ها و اشتباه‌ها را می‌توان با پند و اندرز و خوش‌زبانی، بدون سرزنش و خرده‌گیری حل کرد؛^۲ و اگر کسی را نسبت به کار خلافی که انجام داده است ملامت کنند و در راه ملامت، طریق افراط را نپویند و ملامت آمیخته با لطف و محبت باشد، غالباً سبب بیداری و بازگشت به طریق حق می‌شود؛^۳ و هرگاه سرزنش و برخورد خشن با افراد ضرورت پیدا کرد، نباید در این باره افراط و زیاده روی کرد، بلکه باید به حداقل آن اکتفا نمود؛ و آمر و ناهی باید به این مهم توجه داشته باشند که از داوری تلخ خشونت به مقدار ضرورت استفاده کنند، چون که همواره خشن بودن و چهره‌ی عبوس داشتن با آداب معاشرت اسلامی سازگار نیست؛^۴ همان‌طور که حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «إِذَا عَاتَبْتَ الْحَدَّثَ فَاتْرُكْ لَهُ

۳. حسین انصاریان برگرفته از عرفان اسلامی مصباح الشریعه، ج ۹، چاپ اول، قم: دارالعرفان، ۱۳۸۶، ص ۲۰۴.

۳. عز الدین رضا نژاد و علی رضا فاخری، اخلاق خانواده، چاپ سوم، اداره آموزش عقیدتی سیاسی، ۱۳۸۴، ص ۷۴.

۴. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، اخلاق در قرآن، همان، ج ۳، ص ۵۳.

۱. محمد مقدس نیا، آداب معاشرت، چاپ سوم، قم: افق فردا، ۱۳۷۹، ص ۶۱.

مَوْضِعاً مِنْ ذَنْبِهِ لِنَلَّا يَحْمِلُهُ الْإِخْرَاجُ عَلَى مَكَابِرَةٍ؛^۱ موقعی که جوان نورسی را به سبب گناهانی که مرتکب شده است نکوهش می کنی مراقب باش که قسمتی از لغزش هایش را نادیده انگاری و از تمام جهات، مورد اعتراض و توبیخ قرار ندهی تا جوان به عکس العمل وادار نشود، و نخواهد از راه عناد و لجاج بر شما پیروز گردد.»

در اغلب موارد، ابراز خشونت، بد زبانی، سرزنش و توهین، موجب خرد شدن شخصیت و از بین رفتن حرمت و آبرو و در نتیجه برافروخته شدن آتش لجاجت فرد مقابل شده و نه تنها در او اثر مثبتی نمی گذارد، بلکه چه بسا او را در پیمودن راه خلافی که در پیش گرفته، جسورتر می سازد.^۲ و او برای این که اثبات کند کار خلافی را انجام نداده و ملامت ها بی مورد است بر سر حرف خود و ادامه ی راه خویش پافشاری می کند.

حضرت علی (علیه السلام) در وصیت به فرزند بزرگوارشان امام مجتبی (علیه السلام) می فرماید:

«الْإِفْرَاطُ فِي الْمَلَامَةِ يَشْبُ نِيزَانُ اللَّجَاجَةِ»^۳ زیاده گویی در سرزنش آتش لجاجت را بر می افروزد.»

همچنین در جایی دیگر می فرماید: «إِيَّاكَ أَنْ تَكَرَّرَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُغْرِى بِالذَّنْبِ وَيُهَوِّنُ الْعُتْبَ»^۴ از

توبیخ مکرر بپرهیز، چه آن که تکرار سرزنش، گناهکار را در اعمال ناپسندجری و جسور (لجوج) می کند.»

این لجاجت بدان سبب در گناه کار به وجود آمده که آن ها را بر خلاف تمایل فطری خودشان — که هر چند مجرم باشند، علاقه مند محبت و تشنه ی احترام هستند — مورد بی مهری و اهانت قرار داده و از جایگاهی که باید داشته باشند، پایین آورده شده اند. در نتیجه باورشان شده که افراد بدی

۲ . محمد تقی فلسفی، روایات فلسفی، ج ۳، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۱۲۵ .

۳ . محمد مقدس نیا، همان، ص ۶۱ .

۴ . محمد تقی فلسفی، روایات تربیتی، ج ۱، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۱۱۵ .

۵ . عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۲۲۳ .

هستند و اصلاح نخواهند شد . در این صورت، نه تنها خطاهای گذشته ی خود را تکرار می کنند، بلکه بر مقدار لغزش و انحراف خویش نیز می افزایند؛^۱ این افراد فاقد کرامت نفس شده و دیگر امیدی به اصلاح آن ها نیست. چنانچه حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَرْجُ خَيْرُهُ»^۲ کسی که خود را بی ارزش می شمارد امیدی به اصلاح او نداشته باش.»

۱.۲.۶. دنیا طلبی

یکی از اموری که در اسلام از آن نکوهش شده، محبت دنیا برای خود دنیا است، محبت دنیا به خاطر خود آن، که دنیا محبوب بالذات شخص باشد، در اسلام مذموم است . و محبت بالعرض به دنیا، که دنیا محبوب بالعرض برای شخص شود و محبوب بالذات او رضای خدا یا نعیم و ثواب آخرت باشد، مذموم نیست بلکه ممدوح است.^۳ محبت دنیا برای خود دنیا، منشأ هر گونه فتنه و فساد و بدی هاست از این روست که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا»؛ مافوق هر گناه محبت دنیا است.»

همچنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این باره می فرماید: «حُبُّ الدُّنْيَا أَصْلُ كُلِّ مَعْصِيَةٍ وَأَوَّلُ كُلِّ ذَنْبٍ»؛ محبت دنیا ریشه ی تمامی معصیت ها و آغاز هر گناهی است.»

دنیا به گونه ای است که هیچ گاه انسان از آن سیر نمی شود و به هر مرتبه آن که می رسد، مراتب بالاتر را آرزو می کند؛ لذا همیشه احساس ناکامی دارد .

۱ . محمد مقدس نیا، همان، ص ۶۱.

۲ . عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۲۶۳.

۳ . جواد تهرانی، همان، ص ۱۲۸.

۴ . محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، چاپ دوم، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۲، ص ۳۱۵.

۵ . ورام بن ابی فارس، مجموعه ورام، ج ۲، قم: مکتبه ی الفقیه، بی تا، ص ۱۲۱ .

مهم ترین مانع گرایش به حق، همین دنیا طلبی است. امام علی (علیه السلام) در خطبه ی شقشقیه درباره ی سه گروه قاسطین، ناکثین و مارقین می فرماید: «دنیا در برابر چشمانشان زیور یافته بود و زرق و برقش آنان را فریفته بود.»^۱

این روایت بیان می کند که دنیا طلبی و محبت دنیا مانع از گرایش آن ها به حق و حقیقت شده و آن ها را به لجاجت و عناد وا داشته است .

امام علی (علیه السلام) در نامه ای به معاویه، دنیا دوستی او را انگیزه حق ستیزی او خوانده، و می فرماید: «تو با انگیزه ی دنیا دوستی به تأویل قرآن پرداختی و با همکاری اهل شام مرا به آنچه دست و زبانم به آن آلوده نبود متهم کردی.»^۲

آن حضرت در جایی دیگر می فرماید: «حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ وَيُصِيبُ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحَكْمَةِ»^۳ حب دنیا عقل را فاسد می کند و گوش قلب را از شنیدن حکمت کر می سازد.

هر که دوست دنیا و عاشق جاه و مال دنیا است، عقل حقیقی و فطری او فاسد شود و دیگر به سخن حکمت الهیات مایل نباشد و به گفتار انبیاء و اولیاء گوش ندهد و همین عدم تمایل به سخنان حکیمانه و نشنیدن سخنان حق آنان، برای لجاجت کافیست .

۱ . محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه، حسین انصاریان، چاپ دوم، تهران: پیام آزادی، ۱۳۸۶ ش، ص ۷۱۲.

۲ . همان، نامه ی ۵۵، ص ۱۰۳۸ .

۳ . حسین بن محمد تقی نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسة آل البيت (علیهم السلام)، ج ۱۲، قم: مؤسسة آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۸ ق، ص ۴۱.

یکی از امراض روحی و رذائل نفسانی که عبادت و عمل انسان را تباه می سازد حسادت است.

حسد عبارت است از آرزوی زوال نعمتی از دیگری تا همان نعمت به او داده شود.^۱

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ»^۲ آفت دین حسد (رشک) و خود پسندی و فخر فروشی است.

حسادت علاوه بر از بین بردن نیکی ها و ایمان، منشأ بسیاری از گناهان از جمله لجاجت و ستیزه جویی می شود، این صفت شوم و ناپسند صاحبش را وادار به انواع مخالفت ها و ستیزه جویی های پایدار می سازد و به قدری خطرناک است که باید از شر آن به پروردگار عالم پناه برد، و راه گذشت و اغماض در پیش گرفت.^۳

قرآن مجید انگیزه اهل کتاب از مخالفت با مسلمین را حسادت می داند و در عین حال توصیه به عفو و گذشت می نماید و چنین می فرماید: «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ»^۴ بسیاری از اهل کتاب از روی حسد که در وجود آنها ریشه دوانده دوست می داشتند شما را بعد از اسلام و ایمان به حال کفر باز گردانند. یعنی در واقع آن ها با این که اعتقاد داشتند پیامبر و مسلمانان حق هستند ولی به دلیل حسادتی که داشتند لجاجت کرده و نه تنها ایمان نمی آورند بلکه می خواستند آن ها نیز دست از ایمان خود بر دارند و کافر شوند. و در جایی

۱. جواد تهرانی، همان، ص ۲۳.

۲. حسین بن محمد حلوانی، همان، ص ۱۰۷.

۳. سایت تبیان، تاریخ: ۹۲/۹/۲۲، ساعت ۲۳، www.tebyan.ir.

۴. سوره البقرة (۲)، آیه ۱۰۹.

دیگر می فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؟ أَلَا يَأْتِي حَسَدٌ مِنْهُمْ وَرَزَقَ مِنْهُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؟»^۱ آیا حسد می ورزند نسبت به مسلمانان بر آن چه خدا از فضلش به آنها عطا کرده است.»

شخص حسود عملاً به حکمت خداوند که بخشنده اصلی این نعمت هاست معترض است و در مورد اعطای نعمت به دیگران از سوی خداوند ایراد دارد.^۲ از این رو حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمودند:

«الْحَسَدُ أَصْلُهُ مِنْ عَمَى الْقَلْبِ وَ الْجُحُودُ بِفَضْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ هُمَا جَنَاحَانِ لِلْكَفْرِ وَ بِالْحَسَدِ وَقَعَ ابْنُ آدَمَ فِي حَسْرَةِ الْأَبَدِ وَ هَلَكَ مَهْلَكًا لَا يَنْجُو مِنْهُ أَبَدًا؛^۳ حسد و بد خواهی از تاریکی قلب و کوردلی است و از انکار نعمت های خدا به افراد سرچشمه می گیرد و این (کوردلی و ایراد بر بخشش خدا) دو بال کفرند، به سبب حسد بود که فرزند آدم در حسرتی جاودانی فرو رفت و به هلاکتی افتاد که هرگز از آن رهایی نمی یابد.»

و هم چنین این حسد بود که سبب شد ابلیس بر آدم سجده نکند و منجر به لجاجت او در مقابل حق شود. پس به طور کلی می توان گفت حسادت در جسم و روح انسان اثر می گذارد، و بیماری اعصاب رنجوری، افسردگی و نگرانی را در پی دارد. امیر المومنین علی (علیه السلام) می فرماید: «صِحَّةُ الْجَسَدِ مِنْ قَلَّةِ الْحَسَدِ؛ تندرستی جسم از کمی حسادت است.»

۱ . سوره النساء (۴)، آیه ۵۴.

۲ . احمد فقیه نیریزی، همان، ص ۳۲۰.

۳ . حسین بن محمد تقی نوری، همان، ج ۲، ص ۱۸.

۴ . محمد بن حسین شریف الرضی، همان، ص ۵۱۳.

بخش دوم: فصل دوم

فصل دوم: پیامدهای لجاجت

۲.۱. پیامدهای دنیوی لجاجت

۲.۲. پیامدهای اخروی لجاجت

برای شناخت امری در زندگی فردی و اجتماعی بشر می بایست به آثار، نقش و کارکردهای آن توجه یافت. از این روست که بخش عمده ای از تعلیل ها و تبیین های قرآنی در مورد مسایل، به شناخت و معرفی آثار و کارکرد های آن اختصاص یافته است. دانستن این آثار به معنای آگاهی به فلسفه و حکمت نهی عقلانی و عقلایی و شرعی این زشتی ها و نابهنجاری ها و پستی ها در روحیه و منش انسانی است.

لجاجت یکی از رذایل اخلاقی است که در دو حوزه شناختی و روان شناختی اجتماعی آثار مهم و اساسی بر جا می گذارد. این روحیه اگر در منش انسانی ظهور یابد، آدمی را به دام افراط گرایی و ستیزه جوئی می کشاند و اجازه رشد و بالندگی را از وی سلب می کند. در این جا به برخی از آثار و پیامدهای دنیوی و اخروی که در آیات و روایات برای لجاجت بیان شده می پردازیم.

۲.۱. پیآمدهای دنیوی لجاجت

از جمله پیامدهای دنیوی زیر را می توان برای لجاجت بیان نمود.

۲.۱.۱. عدم درک حقایق

اساسی ترین پایه ی عبودیت و بندگی خدا، تسلیم و تواضع در برابر حق است و به عکس هر گونه لجاجت و عناد مایه ی دوری از حق و محروم شدن از سعادت است.^۱

هدایت و گمراهی انسان به اراده و اختیار او بستگی دارد. اگر انسان حق را بشناسد و در برابر آن لجاجت کند و به خود ستم نماید، زمینه ی هدایت خود را از بین برده،^۱ راه ها بر او کور می شود و

۱. مجید غلام رضا و همکاران، هزار و یک نکته، ص ۱۸۵، برگرفته از نرم افزار زمزم ۸.

کارش مورد اعتراض قرار می گیرد و بیرون آمدن از آن برایش مشکل می شود آنگاه که تابع راه مؤمنان نباشد.^۲

خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ»^۳ کسانی که بعد از ایمان آوردن کافر شدند و سپس بر کفر خود افزودند (و در این راه اصرار ورزیدند) هیچ گاه توبه ی آنان قبول نمی شود (چرا که از روی ناچاری صورت می گیرد) و آن ها گمراهان واقعی اند (چرا که هم راه خدا را گم کرده اند و هم راه توبه را).^۴

در شأن نزول آن گویند آیه درباره ی اهل کتاب آمده است آنان که قبل از بعثت پیغمبر به او ایمان داشتند و پس از بعثت کافر شدند. گفته اند درباره ی یازده نفر از همراهان حرث بن سويد است که با وی مرتد گشتند و به مکه رفتند و گفتند در مکه به حال کفر می مانیم تا آیه ای درباره ی ما نازل شود چنان که درباره ی حرث نازل شد و هم چنان ماندند تا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مکه را فتح کرد. عده ای از آن ها که زنده بودند مسلمان شدند و درباره ی آن ها که بر کفر مرده بودند این آیه آمد.^۴

این آیه مربوط به کسانی است که توبه آن ها پذیرفته نیست، این ها کسانی هستند که نخست ایمان آورده سپس کافر شده و در کفر پافشاری و اصرار دارند و به همین دلیل هیچ گاه حاضر به پیروی از دستورات حق نیستند مگر این که کار بر آن ها مشکل شود و راهی جز اطاعت و توبه و تسلیم نبینند یقیناً خداوند توبه این گونه افراد را قبول نخواهد کرد.

این اسرار و لجاجت افراد را از درک حقایق و واقعیات باز می دارد و در نهایت منجر به مسئولیت گریزی و انکار دین می گردد. خداوند متعال در قرآن می فرماید:

۱. محمد علی رضایی اصفهانی، تفسیر قرآن مهر، ج ۳، چاپ اول، قم: پژوهش های تفسیر و علوم قرآنی، ۱۳۸۷، ص ۱۷۵.

۲. اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی، اسرار آل محمد (ع)، قم: نشر الهادی، ۱۴۱۶ ق، ص ۶۶۹.

۳. آل عمران (۳)، آیه ۹۰.

۴. مترجمان، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر قرآن، همان، ج ۱۴، ص ۱۵۷.

«وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۱ اوست خدایی که از آسمان باران فرستاد، پس به وسیله ی باران هر گونه نباتی را رویاندیم، و از آن نبات ساقه ای سبز واز آن دانه هایی بر یکدیگر چیده... که در آن نشانه هایی (از عظمت خدا) برای افراد با ایمان است.»

در این آیه تدبیر نظام روئیدنی ها، آیتی مخصوص به مردم با ایمان شمرده شده، و تناسب این اختصاص روشن است، چون این نوع تدبر و تفکر، احتیاج به تحصیل علم خاصی ندارد، بلکه، هر فهم عادی نیز، اگر دلش به نور ایمان منور شده و پلیدی عناد و لجاجت آن را آلوده نکرده باشد، می تواند با آن فهم عوامیش، در آن نظر کرده و پی به صانع آن ببرد.^۲

قرآن کریم می فرماید:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كُلاًّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»^۳ بعضی از آنان (کافران) به سخن تو گوش می دهند ولی ما بر دل هایشان پرده ها افکندیم تا آن را دریابند و در گوش هایشان سنگینی است، و هر معجزه ای را ببینند بدان ایمان نمی آورند حتی پیش تو آمده ستیزه گری می کنند، آنان که کافر شدند می گویند: این (قرآن) جز افسانه های پیشینیان نمی باشد.»

در شأن نزول این آیه آمده است: گروهی از مشرکان قریش مانند ابوسفیان، ولید بن مغیره و ابو جهل خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و به سخنان او گوش فرا دادند سپس رو به نضر بن حارث نمودند و گفتند: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) چه می گوید؟ او گفت نمی دانم، ولی می بینم لب های

۱. سوره انعام (۶)، آیه ی ۹۹.

۲. محمد حسین طباطبایی، همان، ج ۱، ص ۴۰۱.

۳. سوره انعام (۶)، آیه ی ۲۵.

خود را تکان می دهد و همان افسانه های پیشینیان را تکرار می کند، سپس ابوسفیان گفت: برخی از سخنان او را حق نمی بینم.^۱

این آیه به این نکته اشاره می کند که؛ لجاجت و ستیزه جوئی، فرو رفتن در مادیات و پیروی از هوی و هوس چنان چشم و گوش آنان را فرا گرفته است که نه آثار و نشانه های حق را می بینند و نه ندای حق را می شنوند آنان برای دیدن حقایق نابینا و برای شنیدن مطالب حق ناشنوا می باشند. همچنین برای اینکه خود و دیگران را از قرآن منصرف کنند، نام افسانه و اساطیر بر آن می نهند و حاضر نیستند درباره ی معارف و حقایق آن مطالعه کنند و به درستی و حقیقت آن پی ببرند و فرق آن را با افسانه های پیشینیان دریابند.^۲

۲.۱.۲. ایجاد جنگ و اختلاف

اگر با تأمل و نگاه دقیق اختلافات و مشکلات را بررسی کنیم، می بینیم که سرچشمه و ریشه ی اصلی بسیاری از این امور، همانا وجود لجاجت و عناد در طرفین این گونه مسائل است؛ به طوری که اگر اندکی اغماض و انعطاف پذیری در هر یک از دو طرف دعوا وجود داشته باشد، قریب به اتفاق اختلاف ها و انحرافات که به وجود می آید از بین خواهد رفت و حل خواهد شد. اگر مردم به ویژه نسل جوان بخواهند سعادتمند باشند، می بایست از سرسختی ها که اصولاً حق کشی و گمراهی و سرانجامش عذاب و دوزخ است، دست بردارند و در این راه خطرناک قدم نگذارند، در غیر این صورت سخن، هرچند عالی، گوینده، هر اندازه جاذبه دار و وعظ و خطا به هر قدر خوب و خیر

۱. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، پیام قرآن، ج ۱، چاپ نهم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶، ص ۳۳۷.

۲. آصف هاشمی، همان، ص ۳۹۰.

خواهانه باشد، باز نمی تواند تأثیر چندانی داشته باشد. حتی آیات شریفه ی قرآن و جاذبه ی پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هم نتوانست در دل افراد لجباز اثر کند.^۱

قرآن کریم به همین موضوع اشاره کرده است و می فرماید :

«وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ...»^۲ و از قرآن آن چه شفا و رحمت است ، برای مؤمنان نازل می کنیم....»

اما همین قرآنی که شفا و رحمت و یک نسخه ی کامل برای سعادت است ، برای افرادی که سر سختی نشان می دهند و عناد و لجاجت دارند، تأثیر معکوس دارد،^۳ همانطور که ادامه آیه این مطلب را بیان می کند:

«... وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»^۴ و ستمگران را جز خسران و زیان نمی رساند.

لجاجت زمینه ی بروز بسیاری از مفاصد و فتنه های اجتماعی است و انسان و جامعه را به تباهی روحی و فساد اجتماعی می کشاند و روابط سالم اجتماعی را از میان می برد و شخصیت انسان را از تعادل بیرون می راند. از این روست که لجاجت را همانند بذری دانسته اند که شرارت و بدی را در هر جایی پراکنده می کند و انتشار می دهد.^۵

همانطور که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در عبارتی کوتاه می فرماید:

۱. حسین مظاهری، اخلاق و جوان، ج ۱، چاپ چهارم، بی جا: انتشارات شفق، ۱۳۸۷، ص ۳۶.

۲. سوره اسراء (۱۷)، آیه ی ۸۲.

۳. حسین مظاهری، اخلاق و جوان، همان، ج ۱، ص ۳۷.

۴. سوره اسراء (۱۷)، آیه ی ۸۲.

۵. سایت حوزه نت، تاریخ: ۹۲/۹/۲۵، ساعت: ۲۳، <http://www.hawzah.net>.

«اللَّجَّاجُ بَذَرُ الشَّرِّ»^۱ لجاجت (یعنی دشمنی با مردم کردن یا ایستادگی بر باطل) تخم بدیست و به غیر بدی بار نیاورد.»

از نظر آن حضرت می توان لجاجت را جامع همه ی بدی ها و زشتی ها دانست، زیرا ریشه ی بسیاری از شرارت های فردی و اجتماعی بشر، لجاجت است.^۲ از این روست که می فرماید:

«جَمَاعُ الشَّرِّ اللَّجَّاجُ وَكَثْرَةُ الْمُمَارَاةِ»^۳ جامع بدی و شر، لجاجت وجدال کردن بسیار است.»

در واقع بسیاری از مشکلات و مصائب اجتماعی، سرچشمه ای جز همین امور ندارد، از یک سو گروهی به بحث و جدال و لجاجت برمی خیزند، و از سوی دیگری، گروهی نیز بر اثر جهل و نادانی و خودخواهی همین راه را ادامه می دهند؛ ناگهان آتش نزاع شعله ور می شود، و هر دو گروه بی آن که هدفی را دنبال کنند به جان هم می افتند، در حالی که اگر یک طرف بر سر عقل بیاید و کمی خویشتن داری به خرج دهد جلوی مفسد عظیمی گرفته می شود.^۴

به فرموده ی حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام):

«اللَّجَّاجُ مَثَارُ الْحُرُوبِ؛ لجاجت خاستگاه جنگ هاست.»

لجاجت آتش سوزانی است که پیوند های وحدت و اتحاد را در جامعه ی بشری می سوزاند، و بذل نفاق و اختلاف را در میان افراد می پاشد و نیروهایی که باید صرف پیشرفت جوامع انسانی شود، به جنگ و ستیز با یکدیگر وا می دارد،^۵ به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم:

۱. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش، ص ۲۳۱، حدیث ۲۹.

۲. سایت حوزه نت، تاریخ: ۹۲/۹/۲۵، ساعت: ۲۳، <http://www.hawzah.net>.

۳. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۴۶۳.

۴. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، اخلاق در قرآن، همان، ج ۳، ص ۵۱.

۵. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۴۶۴.

۶. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، همان، ج ۲، ص ۲۲۰.

«اللَّجَاجُ يُنْتِجُ الْحُرُوبَ وَ يُؤْغِرُ الْقُلُوبَ»^۱ لجاجت آتش جنگ ها را روشن می سازد و دل ها را پر از کینه و دشمنی می کند.

بر اساس گزارش های تاریخی جنگ بدر و عاقبت زیان بار آن برای مشرکان نتیجه ی لجاجت ابو جهل بود؛ زیرا ابو جهل تنها به سبب لجاجت جنگی را برافروخت و بذر کینه را میان مسلمانان و مشرکان انداخت، چرا که ابوسفیان با آن که پس از رهایی از کمین مسلمانان برای لشگر قریش پیام داد ما نجات یافتیم و روانه مکه هستیم و نیازی به کمک و آمدن شما نیست و برگردید، اما ابو جهل گفت: باید برویم به بدر و در کنار چاه های آن می خوری و پای کویی کنیم تا عرب از ما و مسیر ما آگاه شود و همواره از ما بترسد.^۲

و باز حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند: «إِيَّاكَ وَ مَذْمُومَ اللَّجَاجِ فَإِنَّهُ يُثِيرُ الْحُرُوبَ»^۳ بر تو است دوری از مذموم لجاجت پس به درستی که آن جنگ ها را برمی انگیزد.

«مذموم لجاجت» از قبیل اضافه ی صفت به موصوف است (یعنی لجاجت که مذموم است). تعبیر به لجاجت مذموم اشاره به این است که گاهی انسان در کارهای خیر اصرار می ورزد و به صورت منطقی پافشاری می کند، بی شک این اصرار و پافشاری کار بسیار خوبی است و سرچشمه ی پیروزی و موفقیت است، ولی اصرار و پافشاری لجوجانه و بهانه جویانه که از آن تعبیر به «مذموم اللجّاج» در حدیث فوق شده است، سبب تحریک همین حس در دیگران می گردد و ادامه ی آن به جنگ و خون ریزی می کشد.^۴

۱. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۴۶۴.

۲. سایت حوزه نت، تاریخ: ۹۲/۹/۲۵، ساعت: ۲۳، <http://www.hawzah.net>.

۳. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۴۶۴.

۴. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، همان، ج ۲، ص ۲۲۰.

خلاصه بحث این که: آنچه مایه ی اختلاف و پراکندگی است جرّ و بحث های تعصّب آمیز و غیر منطقی و پرخاشگری های کینه توزانه است، نه بحث های منطقی و مستدل و دور از تعصّب و لجاجت و پرخاش گری، آن هم در محیطی صمیمانه و دوستانه، زیرا بحث های منطقی نه تنها تفرقه انگیز نیست، بلکه فاصله ها را کم می کند، و نقاط مشترک را تقویت می نماید.^۱

۲.۱.۳. قساوت قلب

از جمله بیماری ها و گناهان قلبی که عقلاً و شرعاً علاج آن واجب است، بیماری قساوت قلب (سنگ دلی و سختی دل) است. و علاوه بر اینکه خود قساوت، بیماری دل انسان است، سبب بیماری های دیگری نیز می شود و همچنین سبب انحراف انسان از صراط مستقیم عبودیت می شود.^۲ برای دانستن این بیماری و آثار و خیمه ی آن، آیه ای از قرآن مجید ذکر می کنیم، خداوند متعال می فرماید:

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۳ آیا کسی که خداوند سینه اش را برای پذیرفتن اسلام باز و وسیع کرده پس با نور معرفتی که پروردگارش به او داده حق را می بیند و در دل خود جای می دهد، مانند کسی است که دلش بسته و از پذیرش حق، سخت باشد، پس وای بر آنان که قلب هایی سخت در برابر ذکر خدا دارند! آن ها در گمراهی آشکاری هستند.»

برخی آن قدر روحشان باز و گشاده است که هر اندازه حقایق در آن وارد شود به راحتی می پذیرند، اما برخی چنان روح و فکرشان محدود است که جایی برای هیچ حقیقتی در آن نیست و شدید ترین

۱. ناصر مکارم شیرازی، ۵۰ درس اصول عقاید برای جوانان، ص ۲۲۶ برگرفته از نرم افزار دانشگاه معارف.

۲. سبز علی باقری طاقانکی و اعظم السادات ناصری نژاد، برای تمام خانواده ها، ج ۲، چاپ اول، قم: انتشارات

کوثر کویر، ۱۳۸۷، ص ۱۹۷.

۳. سوره زمر (۳۹)، آیه ی ۲۲.

خطابه ها و گویا ترین دلایل و نیرومند ترین اندرزها و مواعظ در وجودشان کمترین اثری نمی گذارد؛ گویی مغزشان را در محفظه ای با دیوارهای نیرومند آهنی قرار داده اند.

این قساوت قلب عواملی دارد: که از جمله عوامل آن لجاجت است که باعث تنگی روح و صدر ضیق می شود.^۱ خداوند متعال می فرماید:

«... وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضِيقًا حَرَجًا...»^۲ و آن کس را که بخواهد (به خاطر اعمال خلافت) گمراه سازد سینه اش را آن چنان تنگ می کند که...»

خداوند هر کس را که بخواهد خوار می سازد و به خود واگذارش می کند و او کسی است که مورد لطف و عنایت حق تعالی نیست و خداوند سینه اش را سخت تنگ می نماید به این طریق که او را مورد لطف خود قرار نمی دهد، تاحدی که قلبش را قساوت فرا می گیرد، و به کلی بسته می شود و از پذیرش حق، خود داری می کند و در نتیجه ی این امور، ایمان در قلبش جا نمی گیرد.^۳

خداوند در ادامه ی همان آیه می فرماید:

«... كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ...؛ گویا می خواهد به آسمان بالا رود...».

در تفسیر انوار درخشان این گونه آمده است که: همان طور که در بشر قدرت پرواز و طیران نیست در افراد بیگانه نیز اقتضاء درک دلایل توحید و فضیلت انسانی نخواهد بود زیرا افراد بیگانه در اثر تیرگی روان و اندیشه های باطل حق را از باطل وخیر را از شر و فساد تمیز نمی دهند، چنان چه به آنان نیز گفته شود گوش فرا نداده، لجاجت می کنند و نمی پذیرند زیرا روان و نیروی انسانیت آنان نابود شده است.^۴

۱. احمد فقیه نیریزی، همان، ص ۳۳۸.

۲. سوره انعام (۶)، آیه ی ۱۲۵.

۳. مترجمان، ترجمه ی تفسیر جوامع الجامع، همان، ج ۲، ص ۲۵۱.

۴. محمد حسین حسینی همدانی، همان، ج ۶، ص ۱۵۳.

۲.۱.۴. فرار از حق

پیامبر اسلام با دلائلی متقن و استوار با معجزاتی روشن، با آئینی پاک و قوانین تابناک، برای نجات بشریت از طرف خداوند، مبعوث و برانگیخته گردید. افراد حقیقت گرا و واقع بین کسانی بودند که دلائل ارتباط وی را با خداوند، مورد بررسی قرار داده و درباره قوانین استوار و آیین پاک او دقت بیشتری کردند و سرانجام تسلیم حقیقت گردیدند، ولی در برابر آنان افراد لجوج که منافع و سودهای زود گذر خود را برای همه اصول و واقعیات مقدم می داشتند، شروع به لجاجت و بهانه جویی می کردند.^۱ و این لجاجت باعث فرار از حق و حقیقت شده بود.

خداوند در سورة آل عمران آیه ۲۳ می فرماید:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ؛ آیا ندیدی کسانی را که از کتاب آسمانی (تورات و انجیل) بهره‌ای داده شدند، چون به کتاب الهی دعوت می‌شوند تا میانشان حکم کند، (وبه اختلافات پایان دهد) گروهی از آنان (باعلم و آگاهی) از روی اعراض روی بر می‌گردانند؟»

در شأن نزول این آیه آمده است که زن و مردی از یهود، با داشتن همسر مرتکب زنا شدند. آنان می‌بایست طبق قانون تورات سنگسار می‌شدند، ولی چون از اشراف بودند سعی بر این داشتند تا از اجرای دستور تورات بگریزند. آنها نزد پیامبر اسلام آمدند تا ایشان حکم کنند، آن حضرت نیز فرمان سنگسار داده و فرمودند: حکم اسلام نیز همانند حکم تورات است. آنها منکر حکم تورات شدند. ابن صوری که از علمای یهود بود، از فدک به مدینه فراخوانده شد تا تورات را بخواند. ابن صوری چون از ماجرا باخبر بود، هنگام خواندن آیات تورات، دستش را روی جملاتی می‌گذاشت تا آیه‌ی سنگسار

۱. جعفر سبحانی، سیمای انسان کامل در قرآن، بی جا، انتشارات توحید، ۱۳۶۱، ص ۷۹.

دیده نشود. عبدالله بن سلام که در آن روز از علمای یهود بود و در آن جلسه حضور داشت، ماجرا را فهمید و موضوع را برملا کرد. در این جا بود که این آیه نازل شد.^۱

در تفسیر آمده است که این لجاجت و اعراض از حق در حالی بود که کتاب آسمانی آنها حکم الهی را بازگو کرده و آنها آگاهی داشتند ولی باز از حق روی گردان بودند.

از جمله «اوتوا نصيبا من الكتاب» بر می آید که تورات و انجیلی که در دست یهود و نصاری در آن عصر بود، تنها قسمتی از آن بود و احتمالاً قسمت بیشتر از این دو کتاب آسمانی، از میان رفته یا تحریف شده بود آری! آنها به همان حکم موجود در کتاب مذهبی خویش نیز گردن نتهادند و با بهانه‌جویی و مطالب بی‌اساس از اجرای حدود الهی سرپیچی کردند.^۲

۲.۱.۵. فساد رأی (بی تدبیری)

بزرگ ترین خطر و ضرر لجاجت آن است که از انسان رأی و نظر درست و راست را سلب می کند؛ زیرا در اثر لجاجت چنان پرده و حجاب بر مجاری و منابع شناختی و فکر و اندیشه، و همچنین مراکز تصمیم گیری و نظر افکنی و نظر دهی او افکنده می شود که مانند آدم های مست و سفیه و بی خرد عمل می کند،^۳ و از درک حقایق و خیر و شر و مصلحت و مفسده و عاقبت امور و پیدا کردن راه

۱. محسن قرائتی، تفسیر نور، ج ۲، چاپ یازدهم، تهران: مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، ۱۳۸۳، ص ۳۶.

۲. احمد علی بابایی، همان، ج ۱، ص ۲۷۳.

۳. سایت حوزه نت، تاریخ: ۹۲/۹/۲۵، ساعت: ۲۳، <http://www.hawzah.net>.

چاره بی بهره می ماند.^۱ به همین دلیل در احادیث اسلامی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که: «لَيْسَ لِلْجُوجِ تَدْبِيرٌ؛^۲ آدم لجوج و ستیزه جو تدبیر ندارد.»

در شرح این حدیث آورده شده که غرض منع از لجاجت است و این که باعث می شود آدمی در مهلکه ها افتد به طوری که صاحب آن، تدبیر و اندیشه ی عاقبت خود را نمی کند بلکه هر چه را پیش گیرد در تمام کردن آن، لجاجت می کند و اندیشه ی مفاسد آن را نمی کند.^۳ همان گونه که شیطان نیز به خاطر تعصب و لجاجت از درک بدیهیات و مانند ورشته ی عبودیت و بندگی را از گردن خویش برداشت و برای همیشه رانده ی درگاه الهی شد.^۴ حضرت امیر (علیه السلام) در عبارت دیگری می افزاید: «الْجُوجُ لَا رَأْيَ لَهُ؛^۵ انسان لجوج صاحب رأی و اندیشه نیست.»

یعنی کسی که بالطبع در کردار و گفتار خود لجاجت کند و بر آن ها ایستادگی نماید بر رأی و اندیشه ی او اعتمادی نیست زیرا که مدار او بر این است که کاری که کرد یا حرفی که گفت زینت دهد و آن را به هر چه به خاطر او برسد ترویج نماید، بی آن که در صحت و فساد آن تأمل و تفکر نماید، بلکه هر چند فساد آن بر او ظاهر باشد، پس در مصلحت ها و مشورت ها اعتماد بر رأی او نباید کرد.^۶

نیاز انسان به عقل و نظر به اندازه ای زیاد است که نه تنها از عقل و نظر خود، که از رأی و نظر دیگران هم باید در قالب مشورت و نظر خواهی استفاده کند؛ زیرا در بسیاری از موارد رأی و نظر شخصی نمی تواند او را به جواب و پاسخ درست برساند. عاقل کسی است که با مشورت از عقل

۱. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، همان، ج ۲، ص ۲۱۹.

۲. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۴۶۴.

۳. محمد بن حسین جمال الدین خوانساری، همان، ج ۵، ص ۷۹.

۴. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، همان، ص ۲۱۹.

۵. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۶۵.

۶. محمد بن حسین جمال الدین خوانساری، همان، ج ۱، ص ۲۲۳.

دیگران بهره می برد و عقل بر عقل می افزاید، اما انسان لجباز با لجاجت خویش از رأی و نظر دیگران و عقل و خرد ایشان بهره ای نمی برد و در گمراهی خود سرگردان باقی می ماند.^۱

باز حضرت علی (علیه السلام) در جای دیگری می فرماید:

«الْجَبَّاجُ يُفْسِدُ رَأْيَ؛^۲ لجاجت رأی و اندیشه را فاسد می کند.»

«لجاجت» دشمنی کردن با مردم یا ایستادگی زیاد برسر قول و رأی خود کردن است. بنابراین، بنا بر معنای اول (دشمنی کردن) فساد رأی او به اعتبار این است که خصومت و دشمنی با مردم سبب تشویش خاطر و تفرق بال گردد و ظاهر است که رأی و اندیشه او در آن باب نباشد بلکه رأی و اندیشه کسی محل اعتماد باشد که او در آن باب، محلی بالطبع باشد و خواهش زیاد به طرفی نداشته باشد.

و بنابر معنای دوم فساد رأی او به اعتبار این است که کسی که عادت او ایستادگی بر رأی و قول خود باشد هر چند فساد آن بر او ظاهر شود لجاجت کند و از رأی خود برنگردد و اندیشه های فاسد و تدبیرهای باطل کند.^۳

و در آخر حدیث دیگری از همان حضرت (علیه السلام) می آوریم که می فرمایند: «الْجَبَّاجُ تَسْلُ الرِّأْيَ؛^۴

لجاجت تدبیر را سست می کند.»

۲.۱.۶. فرو رفتن در گناهان

۱. سایت تبیان، ۲۶ / ۹ / ۱۳۹۲، ساعت ۲۳:۲۰، www.tebyan.ir.

۲. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۶۵.

۳. محمد بن حسین جمال الدین خوانساری، همان، ج ۱، ص ۲۶۹.

۴. فخرالدین طریحی، همان، ج ۲، ص ۳۲۷.

یکی از پیامدهای لجاجت فرو رفتن در گناهان است، که علت اصلی آن همان حق گریزی است و این حق گریزی است که انسان لجوج را غرق در گناه کرده و در باتلاق انبوهی از گناهان فرو می برد، خداوند در قرآن می فرماید:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ»^۱ و هنگامی که به آنها گفته شود: از خدا بترسید! (لجاجت آنان بیشتر می شود)، و لجاجت آن ها را به گناه می کشاند.

در حقیقت این آیه به یکی از صفات زشت منافقان اشاره کرده؛ که آن ها بر اثر لجاجت خشک و خشونت آمیز در برابر هیچ حقیقتی، تسلیم نمی شوند و همین لجاجت آن ها را به بدترین گناهان می کشاند، بدیهی است که این چوب های کج جز با آتش دوزخ راست نمی شود.^۲ امیر المومنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«أَلَا إِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمْسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا»^۳ مثل گناهان مثل اسب چموشی است که اختیار را از کف سوار می گیرد.

گناه از آن جا پیدا می شود که انسان تحت تاثیر شهوات و میل های نفسانی خویش بر خلاف آن چه که عقل و ایمانش حکم می کند، عملی را انجام می دهد.^۴ حضرت در جایی دیگر می فرماید:

«لَا مَرْكَبَ أَجْمَعُ مِنَ اللَّجَاجِ»^۵ هیچ مرکبی سرکش تر از لجاجت نیست.

۱. سوره البقرة (۲)، آیه ۲۰۶.

۲. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، همان، ج ۲، ص ۷۵.

۳. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۱۸۶.

۴. مرتضی مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری، همان، ج ۲۲، ص ۷۲۴.

۵. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۴۶۴.

این تعبیر نشان می دهد که لجاجت انسان را به وادی هایی می کشاند که صاحب آن نیز در انتظارش نیست، گاه او را به دروغ، گاهی به تکبر گاهی به خدعه و نیرنگ و گاه به جنگ و جدال می کشاند.^۱

۲.۱.۷. ضرر و زیان

لجاجت باعث ضرر و زیان شده و هم دنیای انسان را بر باد می دهد و هم آخرت او را، چرا که در دنیا سرچشمه عداوت ها و جدایی ها و اشتباهات فراوان و از دست دادن آرامش می شود و در آخرت سبب دوری از رحمت خدا^۲

و این همان است که در روایت امیر المومنان علی (علیه السلام) می خوانیم:

«اللَّجَاجُ أَكْثَرُ الْأَشْيَاءِ مَضَرَّةً فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ؛^۳ لجاجت از همه چیز در دنیا و آخرت زیانبارتر است.»

و در جای دیگر می فرمایند: «کسی که توانایی داشته باشد بر این که خود را از چهار چیز جلو گیری نماید پس او سزاوار است که هیچ گاه ناگواری و ناخوشی بر وی نازل نشود، به آن حضرت عرض شد ای امیر المومنان آن چهار چیز کدامند؟ فرمودند: آن چهار چیز شتاب کردن، لجاجت و ستیزه نمودن، خودبینی، و سستی می باشد.»^۴

۱. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، همان، ج ۳، ص ۵۲.

۲. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، همان، ج ۲، ص ۲۲۱.

۳. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۲، ص ۱۵۶.

۴. احمد آشتیانی و شاگردان، طرائف الحکم (اندرزه های ممتاز)، ج ۱، چاپ سوم، تهران: کتابخانه صدوق، ۱۳۶۲، ص ۳۳۰.

بنابراین این لجاجت و ستیزه کردن است که باعث می شود ناخوشی و ضرر و زیان بر سر آدمی نازل شود.

۲.۲. پیامدهای اخروی لجاجت

هر رذیله اخلاقی پیامدهای اخروی را به دنبال دارد که از جمله رذائل اخروی زیر را می توان برای لجاجت بیان نمود.

۲.۲.۱. خروج از پناه الهی

کسانی که از روی جهل و نادانی مرتکب گناه و معصیت می شوند و واجبات الهی را ترک می کنند، امیدی است که روزی متوجه شوند و حقیقت را دریابند و از راه کج برگردند، قدم به راه راست بگذارند و مورد عفو و گذشت خداوندی قرار گیرند.^۱

لکن کسانی که در جستجوی لذت های جسمی غرق گشته اند و در مراتب شهوات حیوانی فرو رفته اند و مستی عالم طبیعت و وسوسه های شیطان بر آنان چیره شده و از روی تکبر و لجبازی پشت پا به حقیقت می زنند، نفس خود را به امور پست مادی و تاریکی های آن وابسته ساخته و خویش را از عالم قدس و محل رحمت و کرامت الهی دور کرده اند.^۲

۱. محمد هدایتی، همان، ص ۳۵۸.

۲. آصف هدایتی، همان، ص ۳۹۲.

اینان هرگز امید سعادت ندارند و هیچ گاه به جای امن و مطمئن نخواهند رسید و هیچ پناهگاهی نخواهند داشت. حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: «هرکس نفس خود را در لذت ها و خواهش های آن واگذارد بدبخت و از درگاه الهی دور می شود».^۱

و نیز فرمودند: «از عذاب خداوند در سلامتی و حفظ الهی قرار نمی گیرد، کسی که مالک نفس خود نشود».^۲ این روایات بیان می کند که هرکس به دنبال خواهش های نفسانی خویش باشد و حقیقت را زیر پا گذارد در پناه الهی قرار نمی گیرد.

کسی که به مرتبه حیوانیت قناعت ورزد و از مرز مادیات نگذرد و از حقیقت خود روی گرداند، در امانتی که خداوند در او به ودیعت گذاشته خیانت کرده و خویش را در معرض خشم وی قرار داده است.^۳

خداوند در آیه ی ۳۵ سوره ی شوری می فرمایند:

«وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ؛ تاکسانی که در آیات ما مجادله می کنند و به مخالفت وانکار برمی خیزند بدانند هیچ پناهگاهی ندارند.»

آیت الله مکارم شیرازی در کتاب تفسیر نمونه این آیه را این گونه تفسیر کرده اند: آری آنها کسانی نیستند که مشمول عفو خداوند شوند، چرا که آگاهانه به مخالفت برخاسته، و از روی عداوت و لجاج به ستیزه جویی ادامه می دهند، آن ها از چشمه ی جوشان عفو و رحمتش ممنوعند، و از چنگال عذابش رهایی ندارند.

«محیص» از ماده ی «حیص» (بر وزن حیف) به معنی بازگشت و عدول و کناره گیری کردن از چیزی است، و از آن جا که «محیص» اسم مکان است، این کلمه به معنی فرارگاه یا پناهگاه می آید.^۱

۱. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ج ۵، ص ۲۵۸.

۲. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ج ۶، ص ۲۳۶.

۳. محمد هدایتی، همان، ص ۳۵۸.

۲.۲.۲. پشیمانی

روحیه و منش لجاجت در زندگی راه نادرستی است که برخی از متکبران و مستکبران برگزیده‌اند؛ زیرا این راه، غایت و عاقبتی جز پشیمانی و ندامت ندارد، و انسان لجباز این گونه نیست که از آخر کارش راضی باشد، بلکه در یک روزی پشیمان می‌شود که این پشیمانی برای او سودی ندارد.^۲

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمایند:

«إِيَّاكَ وَاللَّجَاجَةَ، إِنَّ أَوَّلَهَا جَهْلٌ وَآخِرَهَا نَدَامَةٌ»^۳ از لجاجت بپرهیز که با نادانی آغاز و با پشیمانی

پایان می‌یابد.

سید عطاء الله مجدی در کتاب گل‌های جاویدان در مورد لجاجت و سرانجام آن این گونه گفته

اند:

تو در هیچ کاری سماجت مکن

بیا تا توانی لجاجت مکن

پشیمانی آرد سرانجام نیز^۴

زننادانی و جهل باشد ستیز

امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند:

«مَنْ لَا يَرْغَبُ فِي الْمَعْرُوفِ يُبْتَلَىٰ بِالنَّدَامَةِ» آن که مایل به انجام معروف نباشد دچار پشیمانی

خواهد شد.

۱. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، همان، ج ۲۰، ص ۴۵۴.

۲. سایت تبیان، تاریخ: ۱۳۹۲/۹/۲۴، ساعت: ۲۳، www.tebyan.ir.

۳. حسن بن علی ابن شعبه حرانی، همان، ص ۱۴.

۴. عطاء الله مجدی، گل‌های جاویدان، چاپ اول، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۱۵۴.

آن چه که از این روایت فهمیده می شود این است که؛ ریشه ی پشیمانی ها و شکست های درونی پشت کردن به معروف است. و یکی از موارد معروف تسلیم حق شدن و لجابت نکردن است. دفاع از حق ممکن است درد سر آفرین باشد و زمینه ی رنجش را فراهم آورد اما سرانجام شیرین و لذت بخشی برای گوینده و شنونده خواهد داشت.^۱

۲.۲.۳. هلاکت

درباره یکی دیگر از تأثیرات منفی لجابت در افراد لجوج می بایست گفت که لجابت صاحبش را به مخاطره انداخته و در نهایت هلاک می سازد، چرا که سبب می شود انسان مدت ها و سالیان دراز، در بیراهه سرگردان شود و به بن بست رسد.^۲ انسان باید در برابر حرف حق قابل انعطاف باشد و سر سختی نشان ندهد که عدم نرمش و پذیرش حق، و داشتن روحیه لجابت و استبداد، جزء ضرر و زیان و سقوط در پرتگاه نیستی و نابودی، سرانجامی به همراه نخواهد داشت.^۳ حضرت علی (علیه السلام) در این باره می فرمایند:

«إِيَّاكَ أَنْ تَجْمَعَ بَكَ مَطِيَّةُ اللَّجَاجِ»^۴ از سوار شدن بر مرکب لجابت و از این که با سرکشی تو را هلاک کند بر حذر باش.

وی در جای دیگر می گوید: «اللَّجَاجُ يَنْبُو بِرَأْكِبِهِ»^۱ لجابت سوارش را به سر بر زمین زند. بنابراین هلاکت نتیجه و اثر طبیعی لجابت است.

۱. سایت تبیان تاریخ: ۱۳۹۲/۱۰/۱۶، ساعت: ۱ بامداد، www.tebyan.ir،

۲. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، همان، ج ۲، ص ۲۲۰.

۳. حسین مظاهری، اخلاق و جوان، همان، ج ۱، ص ۴۰.

۴. ورام بن ابی فارس، همان، ج ۱، ص ۱۵۶.

حضرت علی (علیه السلام) در نامه ای که به شهرهای مختلف زیر فرمانش نوشته می فرماید:

«وَمَنْ لَجَّ وَتَمَادَى فَهُوَ الرَّأْسُ الَّذِي رَانَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ وَصَارَتْ دَائِرَةُ السَّوْءِ عَلَى رَأْسِهِ؛^۲ آن که لجاجت کند و بر این لجاجتش پافشارد او همان بخت برگشته ای است که خداوند بر دلش پرده (غفلت) زده و پیشامدهای ناگوار بر فراز سرش قرار گرفته است.»

آن حضرت در جای دیگر می فرماید:

«ثَمَرَةُ اللَّجَّاجِ الْعُطْبُ؛^۳ ثمره لجاجت شکست خوردن و هلاکت است.»

چه این هلاکت اخروی باشد مانند شقاوت و عاقبت به شری شخص یا این که دنیوی باشد همانند نرسیدن شخص به امیال و خواسته هایش.

۲.۲.۴. زشتی نفس

از دیگر آثار لجاجت می توان به تغییر نفس انسان از سیرت نیک به سیرت زشت یاد کرد. انسان لجباز به سبب عناد و لجبازی خود، از نفس زیبا و سیرت دل آرای انسانی بی بهره است و لجاجت های پایدار و دائمی اش، تحولی وحشتناک را در جان و روان او رقم می زند و سیرت انسانی او را دگرگون می سازد.^۴ حضرت علی (علیه السلام) با اشاره به تاثیر مخرب و زیان بار لجاجت در نفس انسانی به این نکته اشاره می فرماید:

۱. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ج ۲، ص ۴۰۱.

۲. محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، مترجم حمید رضا شیخی، ج ۱۰، چاپ هشتم، بی جا: سازمان چاپ و نشر دار الحدیث، ۱۳۸۶، ح ۱۸۲۴۳.

۳. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۴۶۴.

۴. سایت تبیان، تاریخ: ۹۲/۹/۲۲، ساعت ۲۳، www.tebyan.ir.

«الْجَاحُ يَشِينُ النَّفْسَ؛^۱ لجاجت نفس انسانی را زشت می گرداند.»

آقا جمال الدین خوانساری در شرح این روایت فرموده اند: «لجاجت (یعنی دشمنی با مردم کردن یا ایستادگی بر هر باطلی از برای پیش بردن آن) نفس را عیبناک گرداند یعنی نقص و عیب آدمی می شود.»^۲

۲.۲.۵. غضب الهی

افراد ستیزه جو انسان های خودخواه و بی گذشتی هستند که می کوشند با لجاجت و دشمنی با دیگران، رنج و ناراحتی درونی خویش را کاهش دهند. در حالی که هر چه میزان لجاجت و ستیزه جویی آنان بیشتر شود، فشار روحی و جسمی آنان نیز افزایش می یابد. برعکس، آدم های معتدل همواره می کوشند تحت تاثیر احساسات ناشی از خشم و غریزه قرار نگیرند و بی درنگ به ستیزه جوئی و لجاجت نپردازند. بسیار اتفاق افتاده است که کنترل نفس نتیجه خوشایندی چون مودّت به همراه داشته و فردی که ممکن بود با یک برخورد تند و ناسنجیده، در زمره دشمنان انسان درآید، به یکی از دوستان او تبدیل شده است. نه تنها افراد جامعه به انسان لجوج، بی اعتنا می شوند، بلکه خداوند نیز او را از عنایت خود محروم می کند.^۳ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که خود نماد عطف و مداراست درباره جایگاه لجباز در منظر الهی می فرماید: «أَبْغَضُ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ الْأَلَدُّ الْخَصِمُ»^۴ مبغوض ترین مردان نزد خدا، مرد لجوج و ستیزه جو است.»

باز در جای دیگر می فرمایند:

۱. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۴۶۴.

۲. محمد بن حسین آقا جمال الدین خوانساری، همان، ج ۱، ص ۱۰۱.

۳. سایت حوزه نت، تاریخ: ۹۲/۹/۲۵، ساعت: ۲۳، <http://www.hawzah.net>.

۴. عبدالله شبر، اخلاق شبر، مترجم محمد رضا جباران، چاپ هشتم، قم: انتشارات هجرت، ۱۳۸۱، ص ۲۲۸.

«مَنْ جَادَلَ فِي خُصُومَةٍ بَغَيْرِ عِلْمٍ لَمْ يَزَلْ فِي سَخَطِ اللَّهِ حَتَّى يَنْزَعَ»^۱ هر کس بدون علم و اطلاع در مسأله ای لجاجت ورزد تا زمانی که در آن حال است مورد خشم و غضب الهی است.»

۲.۲.۶. خروج از ایمان

از اموری که سبب می شود انسان گوهر گران بهای ایمان را از دست داده و از صف مومنین خارج گردد، حق ستیزی و لجاجت است؛ یعنی این که انسان حق را بشناسد و تشخیص بدهد، اما لجاجت به خرج داده و آن را نپذیرد.^۲ ابن ابی الریبع شامی گوید: از امام صادق (علیه السلام) سوال کردم: «مَا أَذْنَى مَا يَخْرُجُ الْعَبْدُ مِنَ الْإِيمَانِ؟ فَقَالَ الرَّأْيُ يَرَاهُ مُخَالِفًا لِلْحَقِّ فَيُقِيمُ عَلَيْهِ»^۳ کمترین چیزی که بنده را از دایره ایمان خارج می کند چیست؟ حضرت فرمود: این که انسان ببیند نظر و رأی خودش با حق (و واقعیت) مخالفت دارد اما بر آن پافشاری کند (و در برابر حق تسلیم نشود).»

این روایت بیان می کند که لجاجت با ایمان سازگار نیست و کسی که لجوج و عنود باشد از دایره ایمان خارج شده است.

۱. همان.

۲. علی اکبر محمدی، آثار گناه در زندگی و راه جبران آن، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵، ص ۱۴۸.

۳. احمد بن محمد بن خالد برقی، المحاسن، محقق جلال الدین محدث، ج ۱، چاپ دوم، قم: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ ق، ص ۲۱۱.

نتیجه گیری

یک نگاه اجمالی به آیات و روایاتی که در طول تحقیق گذشت این حقیقت را اثبات می کند که از مهم ترین موانع معرفت و شناخت، لجاجت و سرسختی است که از تکبر، تعصب و وابستگی بی قید و شرط نسبت به اموری که با تمایلات نفسانی و هوی و هوس های انسان می سازد و ... ناشی می شود.

ضایعات و آثار زیانبار این رذیله اخلاقی صفحات تاریخ بشریت را سیاه کرده، پیامبران الهی را با بزرگ ترین و مشکل ترین موانع روبه رو ساخته و خون های زیادی را بر خاک ریخته است و همین معنی برای پی بردن به آثار زیانبار آن کافی است.

اگر این رذیله اخلاقی در درون جان انسان ها نبود، تاریخ بشریت چهره ی دیگری داشت و پیشرفت تکامل تمدن ها شتاب دیگری پیدا می کرد و نیروهای خلاق در مسیر سعادت انسان ها به کار می افتاد، و به جای اینکه به صورت سیل ویرانگری درآید، نهادهای منظمی از معارف الهیه را تشکیل می داد که همه جا مایه ی عمران و آبادی قلوب بود.

پیشهادات

بنده حقیر لجاجت را از منظر آیات و روایات بررسی کرده و عوامل ایجاد این رذیله و پیامدهای ناشی از این خصلت ناپسند را بیان کردم و چه خوب است تحقیقی در مورد راهکارهایی را برای ریشه کن کردن این صفت زشت انجام شود.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه

کتب فارسی

۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، علی اکبر غفاری، چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴.
۴. اسحاقی، حسین، چگونه زیستن، چاپ اول، تهران: انتشارات مشعر، ۱۳۸۶، ص ۱۲۹.
۵. اسماعیلی یزدی، فرهنگ اخلاق، چاپ دوم، قم: انتشارات مسجد جمکران، ۱۳۸۵.
۶. آشتیانی، احمد و شاگردان، طرائف الحکم (اندرزهای ممتاز)، ج ۱، چاپ سوم، تهران: کتابخانه صدوق، ۱۳۶۲.
۷. اصفهانی، نصرت امین، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۵، تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ ش.
۸. انصاریان، حسین، فروغی از تربیت اسلامی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات مفید، ۱۳۶۸.
۹. -----، بر بال اندیشه، چاپ اول، قم: دارالعرفان، ۱۳۸۳.
۱۰. انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل، اسرار آل محمد (ع)، قم: نشر الهادی، ۱۴۱۶ ق.
۱۱. بابایی، احمد علی، برگزیده تفسیر نمونه، ج ۴، چاپ سیزدهم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲ ش.
۱۲. باقری طاقانکی، سبز علی، و اعظم السادات ناصری نژاد، برای تمام خانواده ها، ج ۲، چاپ اول، قم: انتشارات کوثر کویر، ۱۳۸۷.

۱۳. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، محقق جلال الدین محدث، ج ۱، چاپ دوم، قم: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ ق.
۱۴. تهرانی، جواد، آیین زندگی و درسهای اخلاق اسلامی، چاپ سوم، قم: انتشارات مؤسسه ی راه حق، بی تا.
۱۵. جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر، ج ۱، قم: انتشارات هجرت، ۱۳۷۶.
۱۶. جمعی از محققین، پیام های قرآنی، بی جا: یاد اندیشه، ۱۳۹۰.
۱۷. حسینی همدانی، محمد حسین، انوار درخشان، تحقیق محمد باقر بهبودی، ج ۱۵، تهران: کتاب فروشی لطفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۸. خانی، محمد فتحعلی، آموزه های بنیادین علم اخلاق ۲، چاپ دوم، بی جا، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی، ۱۴۳۱ ق، ۱۳۸۹ ش.
۱۹. خانی، رضا و حشمت الله ریاضی، ترجمه بیان السعاده فی مقامات العباد، ج ۶، تهران: مرکز چاپ انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۲.
۲۰. خوانساری، محمد بن حسین آقا جمال، شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش.
۲۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، چاپ یکم، دمشق بیروت: دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲.
۲۲. رفیعی محمدی، ناصر، گفتار رفیع، ج ۱، چاپ دوم، قم: انتشارات معروف، ۱۳۸۸.
۲۳. رضا نژاد، عز الدین، و علی رضا فاخری، اخلاق خانواده، چاپ سوم، اداره آموزش عقیدتی سیاسی، ۱۳۸۴.
۲۴. رضایی اصفهانی، محمد علی، تفسیر قرآن مهر، ج ۳، چاپ اول، قم: پژوهش های تفسیر و علوم قرآنی، ۱۳۸۷.
۲۵. سبحانی، جعفر، سیمای انسان کامل در قرآن، بی جا، انتشارات توحید، ۱۳۶۱.

۲۶. شبّر، عبدالله، اخلاق شبّر، مترجم محمد رضا جباران، چاپ هشتم، قم: انتشارات هجرت، ۱۳۸۱.
۲۷. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، فیض الإسلام، قم: هجرت، ۱۴۰۴ ق.
۲۸. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، حسین انصاریان، چاپ دوم، تهران: پیام آزادی، ۱۳۸۶ ش.
۲۹. صافی اصفهانی، حسن، شوق وصال، حامد ناجی اصفهانی، ج ۱، چاپ اول، قم: مؤسسه فرهنگی صاحب الأمر، ۱۳۸۳.
۳۰. طباطبائی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، مترجم محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۲، چاپ بیست و پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، ۱۳۷۴.
۳۱. طیب، عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، چاپ دوم، تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ ش.
۳۲. عمید، حسن، فرهنگ عمید، چاپ سی ام، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۴.
۳۳. فیض الاسلام، علی نقی، نهج البلاغه، چاپ دوم، بی جا: انتشارات فقیه، خطبه ۲۰۷.
۳۴. فلسفی، محمد تقی، روایات فلسفی، ج ۳، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.
۳۵. -----، روایات تربیتی، ج ۱، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.
۳۶. قرائتی، محسن، گناه شناسی، تهران: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، ۱۳۹۰.
۳۷. -----، تفسیر نور، ج ۲، چاپ یازدهم، تهران: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، ۱۳۸۳.
۳۸. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۵، چاپ ششم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.
۳۹. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، محقق طیب موسوی جزایری، ج ۲، چاپ چهارم، قم: دار الکتب، ۱۳۶۷ ش.
۴۰. مترجمان، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، رضا ستوده، ج ۱۰، تهران: فراهانی، بی تا.
۴۱. -----، ترجمه تفسیر جوامع الجامع، تحقیق واعظ زاده خراسانی، ج ۲، چاپ دوم، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ ش.

۴۲. مجدی، عطاءالله، گل های جاویدان، چاپ اول، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹.
۴۳. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، مترجم حمید رضا شیخی، ج ۱۰، چاپ هشتم، بی جا: سازمان چاپ و نشر دار الحدیث، ۱۳۸۶.
۴۴. محمدی، علی اکبر، آثار گناه در زندگی و راه جبران آن، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵.
۴۵. مطهری، مرتضی، انسان در قرآن، چاپ سی و دوم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۸.
۴۶. مظاهری، حسین، اخلاق و جوان، ج ۱، چاپ چهارم، بی جا: انتشارات شفق، ۱۳۸۷.
۴۷. مظاهری، علی اکبر، هشدارهای تربیتی، چاپ سوم، قم: مؤسسه انتشارات هجرت، ۱۳۷۵.
۴۸. معین، محمد، فرهنگ معین، چاپ دوم، بی جا: انتشارات زرین، ۱۳۸۶.
۴۹. مقدس نیا، محمد، آداب معاشرت، چاپ سوم، قم: افق فردا، ۱۳۷۹.
۵۰. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، ج ۳، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب، ۱۳۸۰ ش.
۵۱. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، پیام قرآن، ج ۱، چاپ نهم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶.
۵۲. -----، تفسیر نمونه، ج ۶، چاپ بیست پنجم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵ ش.
۵۳. موسوی لاری، مجتبی، بررسی مشکلات اخلاقی و روانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه ی مدرسین حوزه ی علمیه ی قم، ۱۳۵۹.
۵۴. نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، ج ۱۳، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۹۸ ق.
۵۵. نیریزی، احمد فقیه، انوار هدایت، چاپ اول، قم: امام علی بن ابی طالب، ۱۳۹۰.
۵۶. نیلی پور، مهدی، بهشت اخلاق، ج ۲، چاپ اول، قم: موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر، ۱۳۸۵.
۵۷. ورام بن ابی فارس، مسعود، مجموعه ورام، ج ۲، قم: مکتبه ی الفقیه، بی تا.

۵۸. هاشمی، آصف، بهشتیان و دوزخیان در آینه قرآن، چاپ نهم، قم: انتشارات زائر - آستانه مقدسه، ۱۳۹۰.

کتاب عربی

۵۹. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۳، چاپ سوم، بیروت: ونشر دار الصار، ۱۴۱۴ ق.
۶۰. بحرانی اصفهانی، عبد الله بن نور الله، عوالم العلوم و المعارف، محمد باقر موحد ابطحي اصفهانی، ج ۲۰، قم: مؤسسه الإمام المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۱۴۱۳ ق.
۶۱. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غررالحکم ودررالحکم، محقق: درایتی، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
۶۲. حلوانی، حسین بن محمد بن حسن بن نصر، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، مدرسه الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم: مدرسه الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۸ ق.
۶۳. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، محقق احمد حسینی، چاپ سوم، ج ۳، تهران: کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
۶۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، چاپ دوم، تهران: اسلامی، ۱۳۶۲.
۶۵. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، چاپ چهارم، هاشم رسولی محلاتی، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
۶۶. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۰، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
۶۷. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ج ۱۲، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۸ ق.

سایت ها

۱. سایت حوزه نت، تاریخ: ۹۲/۹/۲۵، ساعت: ۲۳، <http://www.hawzah.net>.

۲. سایت تبیان، ۹۲/۹/۲۲، ساعت: ۱۵:۲۲، www.tebyan.ir.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.